

از انتشارات شورای کتاب کودک

انتخاب و انطباق منابع ادب فارسی برای تدوین کتاب‌های کودکان و نوجوانان



محمد جعفر محجوب

انتخاب و انطباق منابع ادب فارسی

برای تدوین کتاب‌های کودکان و نوجوانان

محمد جعفر محبوب

در پنجاه و یک کتابخانه و مرکز اسناد و کتابخانه

و مراکز دولتی و خصوصی و مراکز علمی و فرهنگی و مراکز ادبی و هنری و مراکز

و مراکز علمی و فرهنگی و مراکز ادبی و هنری و مراکز علمی و فرهنگی و مراکز

۱۳۵۹ هجری قمری

مقاش روی جلد از: پرویز کلانتری

ویرایش و صفحه‌آرایی در سازمان ویرایش و تولید فنی دانشگاه آزاد ایران

چاپ و صحافی در مرکز تولید انتشارات دانشگاه آزاد ایران

بهمن‌ماه ۱۳۸۶

این سخن رانی به مناسبت هفته کتاب و
به دعوت شورای کتاب کودک در تالار
دانشسرای عالی ایراد شده است.

در آغاز سخن از بانوان و آقایانی که اظهار لطف فرموده و برای شنیدن سخن رانی ناقابل بنده تشریف فرما شده اند سپاس گزاری می کنم و در عین حال از این که به علت کسالت نمی توانم به آسانی و با صدای رسا صحبت کنم معذرت می خواهم. موضوع سخن رانی از پیش به عرضتان رسیده است و عبارت است از نحوه استفاده از منابع ادب ایران (اعم از ادب رسمی و ادب عوام) برای نوشتن کتاب های کودکان.

قبلاً باید عرض کنم که در کشور ما آن توجهی که شایسته و لازم است به کار کتاب نمی شود و بنده این نکته را بارها به دوستانی که در سرکلاس با هم مذاکره درسی داشته ایم یادآوری کرده ام. آنان خوب می دانند و دیگران هم به قدر کافی اطلاع دارند که کتاب در کشور ما کالایی است که بازارش گرم و شیرین نیست و آنچه باید در این مجلس به این گفته بیفزایم این است که بازار کتاب های کودکان از بازار کتاب های دیگر هم بی رونق تر است. برای این که

اگر خریدار کتاب بزرگ سالان کم است و بازار آن فقط بی مشتری است، باز عده بی هستند که روی ذوق شخصی و علاقه فردی می آیند کارهایی می کنند، عمری را در کار ترجمه و تألیف و تصنیف می گذرانند، با دشواری های کار طبع و نشر می سازند و سنگ قناعت بر شکم آزو نیاز می بندند و کتاب انتشار می دهند و دنباله کار خود را رها نمی کنند. اما در کار کتاب کودکان این مقدار توجه و اعتنا حتی از طرف مؤلفان و نویسندگان و ناشران هم دیده نمی شود تا به خریداران آن چه رسد.

تاکنون برای کودکان و به منظور استفاده آن ها در ایران بسیار کم کتاب نوشته شده و انتشار یافته است. البته دلیل این امر فعلاً مورد بحث ما نیست و اگر بخواهم وارد این بحث شوم سخن بیش از حد دراز می شود.

با نهایت خوشوقتی باید عرض کنم که بحمدالله مدتی است که به تربیت کودکان زیاد توجه می شود. الان ما شاهد هستیم و می بینیم که پدران و مادران به بهداشت کودکانشان بسیار توجه می کنند، به درس خواندن فرزندان شان خیلی علاقه نشان می دهند. مدرسه های ملی بسیار خوبی تأسیس شده است و مردم از آن ها به خوبی استقبال کرده اند و شهریه های نسبتاً گرانی که شاید نسبت به درآمد خانواده ها برای آنها طاقت فرسا هم هست می پردازند برای این که فرزندان شان خوب درس بخواند و خوب تربیت بشود و این امر يك آینده بهتر و روشن تر را به ما نوید می دهد. برای این که هر قدر کودکان بهتر تربیت شوند نسل آینده ما بهتر و لایق تر از نسل امروزمان خواهد بود.

با این احوال چطور شده است که بکتاب کودکان، کتاب هایی که باید همین کودکان مورد علاقه بخوانند، کتاب هایی که در ساختن شخصیت کودک و رشد و پرورش آن تأثیر قطعی دارد، كوچك ترین توجهی نشده است؟ پدران و مادران به سرنوشت آینده کودک خود علاقه دارند، و برای این کار متحمل فداکاری هم می شوند و خرج های گزاف می کنند. اما چرا هیچ استقبالی از کتاب های خاص کودکان تاکنون نشده است؟ شاید علت این امر آن است که بزرگ ترها خودشان لزوم مطالعه کتاب را (مقصودم کتاب های غیر درسی و خارج از برنامه است) در زندگی خود احساس نکرده اند. خودشان با کتاب انس و الفتی نداشته اند. به همین مناسبت برای فرزندان شان هم احساس احتیاج مبرم به کتاب نمی کنند و

اگر جسارت نباشد، درست به تأثیر کتاب در پرورش بچه‌های خود پی نبرده‌اند. شاید توجه ندارند که مطالعه کتاب‌های خوب و مناسب تا چه اندازه می‌تواند در آینده فرزندان تأثیری قوی و قطعی داشته باشد.

البته باز وارد این بحث نمی‌شوم که چرا بزرگ‌ترها کتاب نخوانده‌اند و با دنیای کتاب آشنا نشده‌اند. دنیای این بحث را هم دراز نمی‌کنم و اصراری ندارم که این امر را تنها علت بی‌توجهی به کتاب کودکان بدانید. ممکن است این کار علت‌های دیگری هم داشته باشد. فعلاً این علت‌ها مورد بحث نیست. الان يك واقعیت عینی و مسلم و انکارناپذیر وجود دارد و آن این است که در کشور ما کتاب برای کودکان خیلی کم نوشته می‌شود؛ کتاب‌هایی که از هر جهت خوب و برای مطالعه کودکان مناسب باشد بسیار معدود و انگشت‌شمار است و نویسندگانی که در کار نوشتن مطالب مربوط به کودکان - اعم از شعر و داستان و مطالب گوناگون دیگر - تخصص داشته باشند و زندگی هنری و ادبی خود را بدین کار اختصاص بدهند بسیار معدودتر و انگشت‌شمارتراند و این بسیار مایه تأسف است، چرا مایه تأسف است؟ برای این که راه طبیعی و روال عادی آشنا شدن مردم با کتاب این است که این آشنایی، و عشق به مطالعه و خواندن کتاب، باید از دوران کودکی در کودک ایجاد شود. اگر بچه در کودکستان و دبستان با کتاب آشنا شد و لذت مطالعه و خودآموزی و افزودن معلومات عمومی را درک کرد، و به التذاذ از آثار زیبای هنری خوگرفت دیگر در تمام عمر دامان کتاب را از دست نخواهد گذاشت. اما اگر در آن دوران این آشنایی را پیدا نکرد، و از درک این لذت محروم ماند می‌دانید که در دوران‌های بالاتر، در دوره دوم دبیرستان، و در دانشکده چقدر دشوار است که ما بخواهیم بعد از گذشت بیست سال، و بعد از پانزده سال درس خواندن يك دانشجو یا دانش‌آموز را با کتاب آشتی بدهیم. این کار صرف نظر از تمام مشکلاتی که دارد، از قبیل عدم آمادگی فکری و ذهنی دانشجو و بالا رفتن سطح فکر و سلیقه او، بر اثر تراکم درس در کلاس‌های بالا، بسیار دشوارتر می‌شود، و تازه آن نتیجه دوران کودکی هم از آن عاید نخواهد شد. زیرا کودک چنان که بعد عرض خواهم کرد، از نظر وسعت و نیرومندی قوه تخیل، آمادگی بیش‌تری برای پذیرش داستان و خلق و ابداع هنری دارد. و ذوق او برای پرورش استعداد بیش‌تری نشان می‌دهد. کودک اگر

از دوران کودکی کتاب را جزء لوازم و ضروریات زندگی خودش بداند، دیگر کار آسان است و این مسأله، مسأله مطالعه خارج از برنامه برای همیشه در زندگی او حل شده است و دیگر در سنین بالاتر هزارگونه بهانه معقول و نامعقول برای شانه خالی کردن از مطالعه و بیگانه ماندن با کتاب نمی تراشد.

اما پنهان نماند که در این جایك تسلسل باطل هم پیش می آید: بچه ها کتاب خوب ندارند، برای این که پدر و مادرشان توجه به کتاب ندارند. پدران و مادران توجه به کتاب ندارند برای این که خود در دوران کودکی با کتاب آشنا نشده اند. این دور و تسلسل اگر به همین ترتیب بماند تا ابد ادامه خواهد یافت و رابطه علت و معلولی همچنان برقرار خواهد بود. اما باید این دور را از يك جا قطع کرد. و امیدواریم که در روزگار ما از يك جا قطع بشود.

همین حضور یافتن بانوان و آقایان در این مجلس، و بحث ما در زمینه کتاب های کودکان، که امیدوارم مفید هم واقع بشود و نتیجه یی از آن به دست بیاید، خود مؤید این نکته است که توجهی نسبت به این مطلب حاصل شده است و بنده می بینم که در این مجلس علاوه بر دانشجویان رشته آموزش و پرورش ابتدایی که در حقیقت دوره عالی تربیت کودکان را می گذرانند، و غیر از بانوان و آقایانی که روی علاقه مندی این مجلس را مزین فرموده اند، گروهی از نویسندگان و ناشران هم تشریف آورده اند و اظهار علاقه این حاضران محترم، خودش بسیار مایه امیدواری است.

ما برای کودکان کتاب لازم داریم، برای این که باید بچه در دوران کودکی با کتاب آشنا شود. این گونه کتاب ها چطور باید باشد و چه مطالبی داشته باشد؟ بحث در باب این مطلب هم درازتر از آن است که بتوان در يك مجلس سخن رانی آن را فیصله داد. زیرا می توان درباره محتوی کتاب كودك، و طرز نگارش و انشاء آن، و نیز درباره طرز چاپ و صحافی و تجلید و تصویرها و سایر جنبه های آن به تفصیل سخن گفت و بسیاری از این مطالب علاوه بر این که در دستور بحث ما نمی گنجد، در حد صلاحیت بنده هم نیست و بسیار صاحب نظران در این مجلس هستند که از بنده بیش تر در باب این مطالب اطلاع دارند. اما به طور کلی می توان گفت انواع و اقسام کتاب ها ممکن است به بچه عرضه شود و کیفیت آن از همه جهات ممکن است به تناسب سن خواننده، و

موضوع کتاب، به صورت های گوناگون باشد: از کتاب هایی که قسمت اعظم آن از تصویرها تشکیل شده است، و برای کودکان خردسال تهیه می شود و هدف از آن جلب توجه کودک به رنگ ها و تصویرها و دقت در آن هاست و در ضمن حکایت های بسیار ساده یی بانهایت اختصار در آن ها نوشته شده است، تا کتاب هایی که نوشته آن به تناسب معلومات کودک، و اطلاعاتی که می خواهیم بدو بدهیم زیاده تر شده است و در آن مطالب اخلاقی، علمی، اجتماعی، دینی، اطلاعات عمومی، داستان ها، مسائلی که از زندگی روز یا از فرهنگ و ادب گذشته اقتباس شده است، یا مطالبی که از آثار ادبی یا کتاب های خارجی خاص کودکان ترجمه شده است، ممکن است وجود داشته باشد. باز طبیعی است که ما در این جا نمی توانیم حتی درباره همین يك موضوع، درباره محتوی کتاب کودک و انواع و اقسام آن، و مسائلی که به آن مربوط است صحبت کنیم و همان طور که پیش از این عرض کردم، فقط يك قسمت یعنی ادب گذشته ایران، و منابع آن، یعنی منابعی که برای تدوین کتاب کودک مناسب و قابل استفاده است، و نحوه استفاده از آن را مورد توجه قرار می دهیم. اما بی فاصله پیش از ورود در اصل موضوع باید يك مطلب را یادآوری بکنم و آن این است که گفته های ما به هیچ وجه مانعة الجمع نیست. با این که عده یی از نویسندگان و مترجمان کتاب های خاص کودکان را از زبان های خارجی ترجمه بکنند، البته باید بکنند، بسیار هم خوب است. همچنین استفاده از منابع ملی و آثار ادبی گذشته مانعة الجمع نیست با این که گروهی از نویسندگان و داستان سرایان از زندگانی امروز و صحنه های آن، از پیشرفت های علمی و ترقی های بشر در عصر حاضر الهام بگیرند و داستان یا انواع کتاب های دیگر بنویسند. باید بنویسند و این کار نه تنها بسیار خوب، بلکه بسیار هم لازم است. اما یکی از انواع خاص کتاب کودک هم کتاب هایی است که در حقیقت وسیله پیوند دادن او با ادب و فرهنگ گذشته ایران است و هسته مرکزی اطلاعات او را در باب فارسی و فرهنگ ایرانی تشکیل می دهد. اطلاعاتی که در طی تحصیلات بعدی هم ان شاء الله به آن روز به روز افزوده خواهد شد. مراد ما بحث در طرز تهیه این گونه کتاب هاست که گویا در لزوم و مفید بودن آن هیچ تردیدی نیست و به همین مناسبت درباره اثبات این نکته هم هیچ بحث و گفتگویی ضرورت ندارد.

اکنون باید ببینیم که از این منابع ادبی و فرهنگی چگونه باید استفاده کرد؟ بنده معذرت می‌خواهم که کارشناس تعلیم و تربیت و روان‌شناسی نیستم، یعنی کارشناس هیچ رشته‌یی نیستم، هیچ چیز نمی‌دانم و یکی از چیزهایی که نمی‌دانم این است. بنابراین آنچه می‌گویم حاصل تجربه‌هایی است که در زندگی خود، با دقت بر روی زندگی گذشته و دوران کودکی خود اندوخته‌ام، یا بر روی کودکانی که در دسترس من بوده‌اند. و بیش‌تر بر روی فرزندان خودم - تجربه کرده‌ام.

در نتیجه این تجربه‌ها بر من این طور روشن شده است که قوه تخیل آدمی در دوران کودکی بسیار نیرومند و وسیع است. برای کودک این مسأله به خوبی و با کمال سهولت قابل قبول است که يك آقاموشه در سر راه به خاله سوسگه‌یی بر بخورد (خاله سوسگه‌یی که خود را هفت قلم آراسته و چادر چنین و چنان به سر انداخته و کفش قرمزی پوشیده و در طلب شوهر در جاده همدان به راه افتاده است تا به «رمضان» - هم وزن همدان - شوهر کند و منت بابای خود را نکشد) و از او خواستگاری کند و خاله سوسگه هم که بقال و چقال و عطار و حلبی‌ساز و قصاب را رد کرده و تن به زناشویی آن‌ها نداده است؛ وقتی آقا موشه به او می‌گوید که در موقع خشمگین شدن او را «با این دم نرم و نازک» خود کتک خواهد زد، تن به قضا می‌دهد و - شاید به علت همان خواستگاری و جذبه‌یی که در نخستین دیدار پدید آمده است - به زودی با هم زن و شوهر شوند و عروسی کنند و باقی قضایا... در حالی که این سرگذشت برای ما دل‌پذیر و حتی قابل قبول نیست و هزار عیب و ایراد برای این داستان از کلمه اول تا صحنه آخرش می‌تراشیم که یکی از آن‌ها - یعنی هم‌جنس نبودن سوسگ و موش - مانند اولین دلیل حاکمی که هنگام ورود ناپلئون تیر توپ شلیک نکرد - یعنی نداشتن توپ - برای طرد کردن و دور انداختن داستان کافی است. چرا چنین است؟ زیرا قوه ادراک و تعقل ما بیش‌تر رشد کرده است، نقاط ضعف داستان را نمایان‌تر

می سازد و مانع لذت بردن ما از داستان می شود (و همین تفاوت بین مردم عوام و کم سواد و ساده دل با افراد تحصیل کرده و جهان دیده و اهل مطالعه در لذت بردن از داستان های گوناگون و تسلیم شدن یا نشدن به محصول تخیل داستان پرداز وجود دارد) در صورتی که در مورد کودکان اصلاً این گونه مطالب مطرح نیست. کودک وقتی تحت تأثیر قوه تخیل خود قرار می گیرد، برایش بسیار باور کردنی و قابل قبول است که از بالش تخت خواب خود کره دریایی بسازد و با یک قطعه چوب اسب دوانی کند و هنگامی که بر آن سوار شده است و چوب را با نیروی جسمانی خویش به دنبال خود به این سوی و آن سوی می کشد واقعاً و با صمیمیت تمام یقین قطعی داشته باشد که بر اسب سوار شده و مشغول تاختن است.

سعدی گفت:

چون کودکان خرد که دامان کنند اسب
دامن سوار گشته و میدانند آرزوست

دامان خود را سوار می شوند و واقعاً سواری می کنند. این قوه تخیل کودک است که وی را سواری می دهد و او را غرق در لذت و شادی می کند. بنابراین به علت پهنآوری و نیرومندی تخیل کودک و تسلطی که این قوه برتن و روان او دارد، به طبع مطالبی هم برایش بیش تر لذت بخش و جالب توجه است که با تخیل بیش تر سروکار داشته باشد.

همه شما دوران کودکی را گذرانیده اید و شاید همه شما لذت داستان های دل پذیر و عجیب و غریبی را که زنان سال خورده خانواده برای شما گفته اند و آخر شب پلک هایتان با شنیدن آخرین جمله های آن سنگین شده است و به خواب رفته اید، چشیده اید و شاید هنوز آن لذت را به خاطر داشته باشید. بنده که شخصاً در خاطر دارم و از لذت هایی است که هیچ گاه فراموشم نخواهد شد. این لذت به واسطه راضی شدن و اقناع قوه تخیل به کودک دست می دهد. اکنون همه ما بزرگ شده و به دنیای واقعیت ها، دنیای معقولات و ادراکات قدم نهاده ایم، اما این امر دلیل نمی شود که کودکان و خواست آن ها را از یاد ببریم. يك وقت بنده در دبستان لی لی بازی می کردم و لواشك آلو را به عنوان

بهترین تنقل می خوردم. بعد بزرگ شدم، هم لی لی و هم لواشك را فراموش کردم و چنین پنداشتم که آن بازی و خوردن آن تنقل منسوخ شده است (چون خودم با آن ها سروکاری نداشتم) اما وقتی بچه ام به دبستان رفت، به خود آمدم و متوجه شدم که نه لی لی بازی فراموش شده و نه لواشك آلو خوردن از خاطر کودکان رفته است. این من بودم که از وجود آن ها غافل بوده ام و گر نه کودکانی که به سن آن روز بنده هستند هم آن بازی را دوست دارند و هم آن تنقل را.

اگر این اصل را در نظر بگیریم، کارمان خیلی آسان می شود. باید ببینیم خودمان در کودکی چه چیزها را دوست می داشتیم (و با چه زحمت و گرفتاری آن ها را به دست می آوردیم) آن گاه، حالا ما که بیش از گذشتگان به خواست کودکان خود و برآوردن آن پای بندیم آن ها را (البته با رعایت نکات تربیتی و آنچه به صلاح کودک است) آسان تر و بی دردسترتر در اختیار وی بگذاریم.

البته مقصود اصلی در این گفتگو فقط داستان های کودکان - آن هم نوع خاصی از آن است، یعنی آنچه از ادب و فرهنگ ملی ایران مایه می گیرد. شك نیست که ذر فرهنگ ایرانی و ادب گذشته پارسی بسیار چیزها وجود نداشته است: شرح اختراعات و اکتشافات تازه، قصه های علمی - تخیلی (Science fiction) و اطلاعات مربوط به ملت ها و اقوام دیگر (خاصه اقوام اروپایی) داستان نویسی به شیوه جدید و مانند آن ها در ادب گذشته پارسی و فرهنگ ایرانی نبوده است. این خلأ را با اقتباس و ترجمه از آثار دیگران و نوشتن داستان های امروزی پر خواهیم کرد. اما آنچه مربوط به گذشته است چه چیزهاست؟ چند قسمت است؟ و از آن ها چگونه باید استفاده کرد؟

به طور کلی منابع گذشته فرهنگ ایرانی را به دو دسته بسیار بزرگ می توان تقسیم کرد:

۱- منابع رسمی و ادبی، که اگر بخواهیم تعبیر فرنگی آن را به کار ببریم باید بگوییم جزء آثار کلاسیك ادب و فرهنگ ایرانی (به زبان های باستانی یا فارسی یا عربی) است.

۲- منابعی که به طور کلی می توان آن را فرهنگ عوام یا فلکلور، و اگر دقیق تر بگوییم، ادب عوام نامید (چون منابع علمی و فرهنگ عوام کم تر در کتاب کودک مورد توجه است) و من و شما در کودکی از این منبع فیاض و غنی و

سرشار از لطف و زیبایی بیش تر از منبع اول بهره مند شده ایم، در صورتی که در روزگار کودکی ما کم تر کتابی که برای کودکان مناسب باشد با استفاده از منابع ادب رسمی و اقتباس و بهره برداری از آن تهیه شده بود.

اکنون باید به بحث درباره هر يك از این دو منبع و طرز استفاده از آنها پردازیم و اول باید از ادب رسمی و به اصطلاح کلاسیک گفتگو کنیم. اما نخست باید ببینیم در این منابع چه مطالبی - و البته بیش تر چه نوع داستان هایی - یافت می شود، تا بعد بگوییم که چگونه باید از آنها سود جست. در منابع ادبی ما چند نوع داستان وجود دارد:

۱- یکی از مهم ترین انواع داستان های ادب رسمی، داستان های حماسی است. حماسه يك منبع بزرگ و سرشار از منابع داستانی ما را تشکیل می دهد. این داستان ها از قدیم ترین روزگاران^۱ شاید از دوران پیش از تاریخ، و به هر حال از روزگاری که هنوز اقوام هندی و ایرانی با یکدیگر می زیستند و از هم جدا نشده بودند و این يك ایران و آن يك هندوستان را برای سکونت اختیار نکرده بود، پدید آمده اند و خلق و ابداع آنها همچنان ادامه داشته است: بهترین و با

۱- اوستا یکی از منابع قدیم داستان های حماسی ایران است. می دانیم که گاهه ها، سرودهای منسوب به حضرت زرتشت و قدیم ترین قسمت این کتاب دینی است. قدیم ترین بخش های اوستا در روزگاری تدوین شده است که ایرانیان هنوز نمک و آهن را نمی شناخته اند و به همین سبب حدس می زنند، بلکه احتمال قوی می دهند که آن روزگار در اواخر عصر مفرغ بوده باشد و دوره آهن هنوز آغاز نشده باشد. و بدیهی است که تاریخ و عصر تاریخی - یعنی عصری که با اختراع خط و انتقال افکار از راه بصری آغاز می شود قرن ها پس از این دوران شروع شده است.

۲- در اوستا، کتاب دینی ایرانیان باستان نام جمشید آمده است و یکی از پادشاهان بزرگ و مؤید به تأیید خداوندی شناخته شده است (چنان که در تاریخ ها و داستان های حماسی بعدی مانند شاهنامه و کرشاسپ نامه اسدی نیز چنین است). این نام در کتاب دینی هندوان باستان - ودا - نیز آمده است و این قرینه نشان می دهد که چنین شخصیتی در روزگاری می زیسته است که هندوان و ایرانیان زندگانی مشترك داشته اند و هنوز جدایی بین آنها اتفاق نیفتاده بوده است.

ارزش‌ترین این داستان‌ها در عصر اشکانیان پدید آمده^۱ (یا از حوادث آن دوران مایه گرفته و بعدها به صورت داستان در آمده است) و تا عصر ساسانی، تا اوایل بلکه اواسط و اواخر عصر ساسانی ادامه داشته است.^۲

خوش‌بختانه قسمتی بزرگ از این منابع اکنون در دست رس ماست. این داستان‌ها همیشه، در طول تاریخ زندگانی ملت ایران، حتی در دو قرن اول بعد از ظهور اسلام، زبان‌زد ایرانیان بوده است و یکی از کتاب‌هایی که خیلی زود از پهلوی به عربی ترجمه شد خدای نامۀ پهلوی - یعنی شاهنامه - بود که در تحت عنوان «سیرالملوک» به وسیله ابن مقفع به عربی در آمد و پس از آن نیز ادیبان و مورخان از این کتاب بسیار اقتباس و استفاده کردند و کتاب‌هایی مانند تاریخ طبری، غرر اخبار، ملوک الفرس ثعالبی، مروج الذهب مسعودی و دیگر کتاب‌های تاریخ ایران با استفاده مستقیم یا غیر مستقیم از آن تألیف شد و قسمت‌هایی از این کتاب نیز در آثار ادیبان زبان عرب، به عنوان نمونه کامل فصاحت و بلاغت، یا بمنظور استشهاد و استفاده‌های گوناگون دیگر، نقل و درج شد.

۱- بسیاری از قهرمانان جاویدان حماسه ملی ایران از شاهان و شاه‌زادگان اشکانی بوده‌اند: رستم، گیو، گودرز، بیژن، و مانند آن‌ها همه متعلق به عصر اشکانی هستند. ظاهراً اصراری که ساسانیان برای محو آثار و از میان بردن نام اشکانیان از عرصه تاریخ داشته‌اند، موجب شده است که خاطره گرامی آن‌ها رنگ افسانه به خود گیرد و در ذهن مردم ایران به صورت پهلوانان افسانه‌یی باقی بماند. ساسانیان این دلیران را از عرصه تاریخ راندند، اما چون آنان به مناسبت دلیری‌های خود جاویدان شده بودند از عرصه افسانه سر بیرون کردند و در این زمینه پنهانور - که آزادی بیش‌تری نیز در آن حکم فرماست - سیمایی تابناک‌تر، محبوب‌تر و دل‌پذیرتر یافتند.

۲- کارنامه اردشیر بابکان که عیناً در شاهنامه منعکس شده است، یک داستان حماسی است که جنبه افسانه آن بر جنبه تاریخی غلبه دارد. از بهرام گور نیز داستان‌های رزمی نقل شده است. نیز بهرام و خسرو پرویز به صورت قهرمانان داستان‌های جاویدان عشقی (خسرو و شیرین و هفت پیکر) تجلی کردند. انوشیروان نیز در داستان‌های حماسی اسلامی و عربی (مانند قصه عنتر و داستان بسیار معروف حمزه) شخصیتی معروف است. اگر چه به شکل قهرمانی محبوب تجلی نمی‌کند.

همچنین تصادفی نیست که کهن ترین نمونه بازمانده از نثر فارسی بعد از اسلام، مقدمه شاهنامه ابومنصوری است. شاهنامه‌یی که به دستور ابومنصور عبدالرزاق به نثر فارسی پرداخته شد، و شاید یکی از منابع فردوسی در نظم شاهنامه باشد. علت این است که محبوب‌ترین کتاب ایرانیان همین کتاب، کارنامه دلیری‌ها و جوانمردی‌ها و جهان‌گشایی‌های شاهان و سرداران ایران بوده است و طبعاً اولین کتابی که به فکر تهیه و تدوین آن به فارسی می‌افتند همین کتاب است.

در هر حال، به علت توجه فوق‌العاده مردم ایران بدین داستان‌ها (چنان که حتی امروز هم در دورافتاده‌ترین نقاط کشور، در دل کوهستان‌ها، بین عشایر و ایل‌ها، همه این داستان‌ها را می‌دانند و پهلوان آن‌ها را به خوبی می‌شناسند و حتی قسمت اعظم شعرهای فردوسی را از بردارند) و نقل شفاهی یا کتبی آن، حماسه ملی تقریباً به طور کامل از صدمت زوال مصون مانده است و امروز گنجینه‌یی است گران‌بها و پایان‌ناپذیر که می‌توان از آن داستان‌های فراوان برای کودکان استخراج کرد و با استفاده کودکان از آن‌ها، هم مبانی ملیت در آن‌ها تقویت می‌شود، هم غرق در لذت و سرور و انبساط خاطر می‌شوند و هم این کار به اطلاعات عمومی و درک کلی ایشان کمک خواهد کرد و هم موجب خواهد شد که خیلی زودتر و بهتر لطایف و دقایق ادب فارسی را بفهمند و از آن لذت ببرند. برای فهمیدن این بیت‌های خواجه حافظ:

شاه ترکان چو پسندید و به چاهم انداخت

دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم؟

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل

شاه ترکان فارغ است از حال ما، کو رستمی؟

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود

شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد

باید داستان‌های بیژن و منیژه، و کشته شدن سیاوش به فرمان افراسیاب را دانست.

در این جا باید چند کلمه حاشیه بروم و عرض کنم که حماسه نیز دارای

انواعی است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱- حماسه ملی ۲- حماسه دینی یا مذهبی ۳- حماسه تاریخی.

حماسه تاریخی منظومه‌هایی است که در باره جهان‌گشایی‌های پادشاهان ساخته‌اند و واقعیت تاریخی دارد (یا دست کم قسمت اعظم آن با تاریخ وقف می‌دهد). قسمت اخیر شاهنامه (تاریخ دوران ساسانی) حماسه تاریخی است. همچنین منظومه‌هایی در باره شاه عباس صفوی، نادرشاه، شاهان سلجوقی، فتحعلی‌شاه و حتی چنگیز و تیمور به زبان فارسی سروده شده است.

حماسه دینی یا مذهبی داستان‌های حماسی است که قهرمانان آن اولیای دین یا مذهب هستند.

داستان‌های این نوع حماسه واقعیت تاریخی ندارند و زاده تخیل هستند مانند خاوران نامه ابن حسام که شرح جهان‌گشایی‌ها و دلیری‌ها و طلسم‌شکنی‌های تخیلی مولای متقیان (ع) است و صاحبقران نامه که در آن فتوحات خیالی حمزه عم رسول اکرم (ص) یاد شده است.

البته حماسه‌هایی هم هستند که در عین داشتن جنبه دینی یا مذهبی با تاریخ منطبق هستند و می‌توان آن‌ها را حماسه دینی - تاریخی نامید مانند جمله حیدری (دو کتاب بدین نام یکی از باذل هروی و یکی از ملابمانعلی کرمانی در دست است) و خداوند نامه صبا و اردیبهشت سروش و جز آن‌ها.

اما مهم‌ترین نوع حماسه، و آن که در بازار ادب رسمی ایران و جهان قدر و ارجی بسزا دارد، همان حماسه ملی است که شرح پادشاهی شاهان داستانی ایران و دلیری و جنگاوری پهلوانان سیستانی (خاندان رستم و نیاکان و فرزندان او) است. این خاندان هم نسب خود را به جمشید می‌رسانند. نام بعضی از افراد این خاندان (مانند کرشاسپ) در اوستا آمده، و بعضی دیگر (مانند رستم و بیژن) به دوران‌های بعد - خاصه دوران اشکانی - تعلق دارند. معروف‌ترین فرد این دوده رستم است. اما اجداد وی مانند کرشاسپ و سام و نریمان و اثرط و گورنگ نیز نام و نشانی دارند و داستان‌هایی از بعضی از ایشان (مانند کرشاسپ و سام) در دست است. داستان کرشاسپ را اسدی و قصه سام را خواجوی کرمانی به نظم آورده‌اند. حدیث رستم - که شاهکار حماسه ملی ایران است - در شاهنامه آمده است و به قول نظامی عروضی - که گفتار سلطان

محمود را نقل می‌کند - شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم... اما در عین حال باید دانست که حتی بعضی داستان‌های منسوب به رستم را نیز فردوسی نظم نکرده است و علت آن روشن نیست. ممکن است آن داستان به دست شاعر نرسیده، یا آن را شایسته برای منظوم ساختن ندیده است!

فرزندان و نوادگان رستم نیز هریک برای خود کارنامه‌یی دارند. تنها سهراب است که در آغاز دوران پهلوانی و عنفوان جوانی به دست پدر کشته می‌شود. و مجال آن نمی‌یابد که از دلیری‌های خود داستانی برجای گذارد و قصه غم‌انگیز و پر آب چشم او در ضمن حدیث رستم آغاز می‌شود و پایان می‌یابد. اما دیگر فرزندان رستم، خاصه فرامرز و بانو گشسپ و نوادگان او مانند برزو فرزند سهراب، و نیز شهریار و آذربرزین هریک داستانی جداگانه دارند. داستان برزو که در قرن پنجم به وسیله عطایی رازی در تحت عنوان برزوانامه به نظم آمده است، و پس از شاهنامه و کرشاسپ نامه فصیح‌ترین و استادانه‌ترین منظومه حماسی فارسی است، حجمی بیش از شاهنامه دارد و دارای شصت و هشت هزار بیت است و حال آنکه شاهنامه در اصل شصت هزار بیت داشته و کامل‌ترین نسخه شاهنامه امروزی پنجاه هزار بیت دارد، یعنی ده هزار بیت از آن

۱- مانند «جنگ رستم و دیوان» که آقای دکتر یارشاطر آن را در (داستان‌های ایران باستان) از متن سفدی ترجمه کرده‌اند. مترجم در مقدمه این داستان چنین می‌نویسد:

«سرگذشت رستم . . . از روزگار قدیم در ایران رایج بوده، فردوسی . . . داستان دلاوری‌های او را در شاهنامه سروده است. به تازگی افسانه‌یی درباره جنگ رستم و دیوان به دست افتاده که به این صورت در شاهنامه نیست. اصل این داستان به زبان سفدی است که . . . در آسیای مرکزی رواج داشته و مردم سمرقند و بخارا به آن سخن می‌گفته‌اند و امروز از میان رفته است.

«این داستان که بیش از داستان‌های شاهنامه صورت افسانه‌یی دارد. پیداست جزئی از داستان دامنه‌دارتری است که آغاز و انجام آن در دست نیست . . .»

داستان‌های ایران باستان - نگارش دکتر احسان یارشاطر - چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب - سال ۱۳۴۴ هـ. ش. - ص ۷۸-۷۷.

ضایع شده است.

بعضی دیگر از شاهزادگان ایران نیز قهرمان داستان‌های حماسی واقع شده‌اند مانند اسفندیار پسر گشتاسپ شاهزاده دلیر و بهدین و روین تن و نگون بخت که در جوانی بر اثر آرزو دنیاداری پدر به دست رستم کشته می‌شود، و از حدیث دلیری‌های او کتابی به نام اسفندیارنامه باز مانده است (بنده این کتاب را ندیده است ولی سرجان ملکم در تاریخ ایران خود از آن نام می‌برد) و فرزند او بهمن که منظومه‌یی به نام بهمن نامه از کارهای او به یادگار مانده است، و همای دختر بهمن که منظومه‌های شرح کارهای اوست داراب پسر همای نیز قهرمان داستانی است که ظاهراً يك بار هم به نظم آمده بوده، اما امروز داستان منظوم او در دست نیست ولی يك داستان مفصل و کهن بسیار شیرین و با ارزش به نام داراب نامه به روایت ابوطاهر طرسوسی داستان‌گزار معروف و راوی داستان‌های ابومسلم نامه و قران حبشی در شرح دلیری‌های او در دست است و استاد محترم آقای دکتر صفا آن را تصحیح و طبع کرده‌اند (البته بهتر است که این روایت منثور داراب نامه و نیز داراب نامه بیغمی را که ظاهراً به اشتباه داراب نامه خوانده شده و باید قصه فیروزشاه نامیده شود درجزء داستان‌های عوامانه و منابع ادب عوام بیاوریم. اما حماسه نیز خود از لحاظ مضمون و محتوی با داستان‌های عوامانه همانندی و مشابهت دارد و مانند آن‌ها دهان به دهان در بین توده مردم نقل می‌شود لیکن از نظر لفظ و قالب، به لباس آثار ادبی رسمی و نظم فصیح فارسی درآمده است.)

این داستان‌های شیرین و گاه بسیار دراز که نام بردیم، همه داستان‌هایی است که مردم ایران با شوق و رغبت بسیار قرن‌ها بدان گوش فرا داده‌اند، و افراد در هر سن و از هر طبقه که بوده‌اند، با شور و عشق فراوان در محفل داستان‌سرایان و قصه‌خوانان فراهم می‌آمدند و از پای تا به سر همه سمع و بصر می‌شدند و گوش به گفتار و چشم به حرکات و رفتار نقال فرامی‌دادند و چنان مسحور گفته‌ای او می‌شدند که خود را فراموش می‌کردند و لذت و هیجان و شوق، خون را در عروق ایشان به جوش می‌آورد و صحنه‌های غم‌انگیز داستان سیلاب اشک از دیده‌شان جاری می‌کرد (و می‌کند) تا آن حد که مردم آذربایجان همین قصه‌ها را به لهجه ترکی آذری در مجامع عمومی باز می‌گویند و

چادر نشینان و روستاییان هم در آن بهترین سرگرمی شب‌های دراز زمستانی را می‌جویند و همین رشته است که پیوندی ناگسستنی بین تمام اقوامی که در مرزهای جغرافیائی ایران زیست می‌کنند پدید آورده و فارسی و فارسی‌زبانان را این اندازه محبوب و مورد علاقهٔ همسایگان ایران ساخته است. اکنون نیز دلیلی ندارد که ما از این منابع شورانگیز برای کتاب کودکان استفاده نکنیم و حتی تحریرهای متعدد و گوناگون از این داستان‌ها به طبع نرسانیم و منتشر نسازیم. باید برای هر دسته از کودکان، به تناسب سن و سال و میزان معلوماتشان يك تحریر جداگانه از این گونه داستان‌ها پرداخت و با تصویرهای زیبا و دل‌پسند آراست و انتشار داد (یکی از لوازم حتمی قصه، تصویر است. در قدیم‌ترین نمونهٔ نثر فارسی مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری گفته شده است که چون شاهنامه به پایان آمد، چنینان تصاویر اندر افزودند. و این عبارت می‌رساند که در قدیم‌ترین روزگاران نیز داستان‌ها را بدون تصویر تهیه نمی‌کرده اند گو این که این کار در آن روزگار سخت دشوار و پرخرج بوده است. متن‌های مانوی پیش از اسلام نیز این مطلب را تأیید می‌کند و امروز هم طبیعت آدمی، خاصه طبع کودکان، و ذوق هنردوستانی که به قصه و داستان و مطالعهٔ آن رغبت دارند همین اقتضا را دارد.)

تحریرهایی که برای کودکان نوسواد و اندک سال تهیه شده است باید بیش‌تر مصور باشد و شعر در آن کم باشد (یا هیچ نباشد) و اختصار در آن رعایت شود، و هر قدر بالاتر می‌آئیم، متن مفصل‌تر و تصویر (به نسبت آثار کودکان خردسال) کم‌تر باشد و رفته رفته شعر هم در آن زیاد و زیاده‌تر شود. داستان‌های شاهنامه تاکنون چندبار مورد توجه قرار گرفته است (آقای دکتر یارشاطر کتابی به نام داستان‌های شاهنامه نوشت و مصور کرد و انتشار داد. مرحوم محمدعلی فروغی هم خلاصه‌یی از شاهنامه فردوسی برای دبیرستان‌ها تهیه و طبع کرد. گویا این خلاصه هم به دو صورت، یکی مختصرتر و یکی مفصل‌تر تهیه شده بود. شاید کسان دیگری هم داستان‌های شاهنامه را به نثر نوشته باشند که بنده از آن اطلاعی ندارد) اما فقط شاهنامه نباید مورد توجه باشد. بچه‌ها باید تمام قهرمانان حماسهٔ ملی را به خوبی بشناسند و از سرنوشت آنان آگاه باشند. روی شاهنامه هم هنوز بسیار کارها می‌توان کرد (مثلاً داستان

کرم هفتواد در سرگذشت اردشیر بابکان که داستانی سخت دلکش است و در شاهنامه از کارنامه اردشیر بابکان ترجمه شده و برای کودکان بسیار جذاب هم هست هنوز برای کودکان تحریر نشده است.)

در این جا شاید لازم باشد که از اسکندرنامه هم سخنی بگوئیم که اسکندر در ایران وضع خاصی دارد. ایرانیان قبل از اسلام او را ملعون می دانستند و با لقب «گجستک» که درحقیقت داغ لعنت و نفرت بود نام وی را بر زبان می آوردند. اما در دوران اسلامی به دلایلی که شرح آنها در این گفتگو امکان پذیر نیست، و بیشتر بعلت ترجمه شدن شرح احوالی از اسکندر که اصل آن متعلق به منابع غیرایرانی بود، و نیز به واسطه تطبیق دادن او با «ذوالقرنین» که نام و بعضی کارهایش در قرآن کریم یاد شده است رفته رفته اسکندر نه تنها منفور و مطرود نماند، بلکه مقام قدس و تقوی نیز یافت و کم کم پیغمبر و مروج اسلام و برهم زنده بت پرستی و محوکننده کفر نیز شد.

تاریخ ایران اسکندر را مردی متجاوز و مهاجم و نسبت به ایرانیان ستمگر و در نتیجه منفور می شناسد. اما از قصه اسکندر تحریرهای گوناگون و بسیار مختلفی در دست است که سه تای آن ها بیش تر شهرت دارد:

اول - اسکندرنامه منثور - تحریر قرن ششم که متنی فصیح و از نظر نثر فارسی زیباست و اصلا جنبه حماسی ندارد، اما در آن به اسکندر به دیده تحسین نگریسته شده است.

دوم - اسکندرنامه نظامی که آخرین منظومه اوست و در بحر مقارب سروده شده و جنبه حماسی دارد و در آن هم اسکندر مورد تحسین واقع شده است.

سوم - تحریر جدید و منثور اسکندرنامه که کتابی است به حجم شاهنامه فردوسی و متعلق به دوران صفویه. در این کتاب اسکندر پیغمبر نامرسل است و مروج دین اسلام و مدت ها از روی آن در قهوه خانه ها نقل می گفته اند (و هنوز هم در بعضی قهوه خانه ها می گویند) و محمد شیرزاد سپهسالار لشکر اسکندر در این کتاب از پهلوانان معروف افسانه ای است و داستان نبرد او با شیرزاد خان شیردره یی و کشته شدن شیرزاد خان به دست او (که در اصطلاح نقالان «شیرزادکشی» خوانده می شود) مانند داستان سهراب و رستم شاهنامه و کشته شدن سهراب به دست رستم (که آن نیز در عرف نقالان «سهراب کشی» گفته

می‌شود) شهرت و دوستدار و خواستار فراوان دارد، و البته همان طور که اسکندرنامه از شاهنامه کم‌تر معروفیت دارد، شیرزادکشی آن نیز کم‌تر از سهراب‌کشی مورد توجه عوام مردم است. این کتاب اخیر را باید جزء داستان‌های عوامانه در شمار آورد و در آن جا از آن بحث کرد. اما چون فعلاً گفتگو در باب اسکندر است از آن نیز یاد کردیم. در هر حال، با اسکندرنامه، با این تفصیلی که عرض کردم، چه باید کرد؟ اگر اسکندرنامه نظامی را به عنوان يك داستان حماسه ملی ساده خلاصه کنیم و به دست کودکان بدهیم درحقیقت ذهن او را با مطالبی مخالف حقایق تاریخی تاریخ ایران انباشته‌ایم و این کار درستی نیست. اگر هم بخواهیم حقایق تاریخی را در باب اسکندر به صورت داستان کودکان درآوریم، دیگر نمی‌توان نام آن را اقتباس و استفاده از داستان ادبی و حماسی اسکندرنامه گذاشت. بنابراین به عقیده بنده بهتر اینست که از این داستان برای کودکان خاصه در هنگامی که هنوز نامی از اسکندر نشنیده و سیمای تاریخی او را نشناخته‌اند استفاده نکنیم. بگذار این يك منبع ادبی، برای مدتی محدود، بدون استفاده بماند. البته وقتی که کودک بزرگ‌تر شد، و اسکندر را چنان که باید شناخت، آن وقت می‌توان او را با اثر نظامی آشنا کرد (چون از نظر ادبی اثری زیبا و قابل توجه است) و درضمن حقایق تاریخی را هم به او گوش زد کرد تا فقط از آن استفاده ادبی و داستانی نکند نه استفاده علمی و اطلاعاتی؛ هر دو اسکندرنامه منشور و استفاده از آن‌ها نیز در همین حکم است.

* * *

صحبت ما درباره حماسه خیلی مفصل شد. و شاید ارزش این تفصیل را هم داشت زیرا مهم‌ترین داستان‌های ادب کلاسیک، همین داستان‌های حماسی است. البته بیش‌تر صحبت در اطراف حماسه ملی بود، زیرا حماسه تاریخی را درحقیقت داستان نمی‌توان گفت و آن همان تاریخ است و حکم آن هم حکم استفاده از متن‌های تاریخی است که بعد از آن گفتگو می‌کنیم. اما از حماسه دینی هم یادی نشد ولی این فراموشی عمدی بود. زیرا حماسه‌های دینی را

می‌خواهم در جزء دسته دوم از داستان‌های ادبی یعنی داستان‌های دینی و مذهبی - که اکنون از آن گفتگو خواهم کرد - یاد کنم.

درباره داستان‌های دینی و مذهبی - خواه حماسی باشد و خواه نباشد - باید توضیح مختصری بدهم:

می‌دانید که در ادب سراسر جهان، دورکن اساسی، دو دسته از معانی و مضامین، همیشه الهام بخش شاعران و گویندگان بوده است. اگر ادب اروپا را در نظر بگیریم می‌بینیم اساس تمام تشبیهات و استعاره‌ها و مثل‌ها و کنایه‌ها و تمثیل‌های آنان یا قصه‌های عهد عتیق و عهد جدید، یعنی تورا و انجیل است، یا اساطیر یعنی میتولوژی یونان و روم باستان. غالب شاعران و نویسندگان اروپائی و حتی آمریکایی یا از اساطیر و یا از قصه‌های تورا و انجیل الهام گرفته‌اند و اشاره به این دو منبع در آثار آن‌ها فراوان است، به طوری که برای درك ادب اروپایی باید با اساطیر یونان و روم و قصه‌های دینی تورا و انجیل لااقل آشنایی اجمالی داشته باشیم.

ادب فارسی هم همینطور است و در آن دورکن اساسی و دو منبع اصلی وجود دارد. یکی حماسه ملی است (به جای اساطیر یونان) که از آن بحث کردیم و یکی هم قصه‌های قرآن (جای قصه‌های تورا و انجیل) که البته با مختصر اختلاف‌هایی همان قصه‌های تورا و انجیل است. ما اگر بخواهیم کسی را در حد اعلای دلیری وصف کنیم او را به که مانند می‌کنیم؟ به رستم، یا به فرزندان و اطرافیان: به سهراب، به گیو، به گودرز، به کاوه آهنگر و خلاصه او را به قهرمانان حماسه ملی تشبیه می‌کنیم.

اما مثل اعلای حسن و زیبایی در نظر ما حضرت یوسف است. زیرا در قصه‌های دینی از او به عنوان زیباترین فرد انسانی یاد شده است، زلیخا نمونه عشق و دل‌باختگی، ایوب قهرمان صبر، سلیمان نمونه حشمت و نعمت و داود خداوند آواز خوش است. نجاران حضرت نوح را پیر خود می‌دانند چون کشتی را از چوب ساخت. پیر قصابان حضرت ابراهیم خلیل و پیشوای شبانان حضرت موسی است. حضرت عیسی مثل اعلای پزشکان و صاحبان نفس گرم و حیات بخش است و قوم بنی اسرائیل قهرمان بهانه‌جویی هستند. نمونه ناسپاسی قوم نوح یا عاد و مظهر فساد و گناه کاری قوم لوط هستند. شداد و

نمرود سرشناس‌ترین جباران و فرعون و وزیرش هامان معروفترین کافران و مبارزان با حق و عدالت شناخته شده‌اند. سامری مظهر دغلی و فریب کاری و قارون بزرگ‌ترین خداوند ثروت و مکنّت و معروفترین صاحب گنجینه‌های سرشار و پایان ناپذیر است، و اگر بخواهیم از این گونه افراد را باز هم معرفی کنیم سخن ما که بیش از حد دراز شده است، از این هم درازتر می‌شود. اگر ما این اشخاص را شناسیم و سرگذشت آن‌ها را ندانیم به طور قطع ادب فارسی را نمی‌فهمیم. خود بنده گاهی در دانشکده مجبور می‌شوم قصه یونس و ماهی یا داستان یوسف و زلیخا و دست بردن زنان مصر در موقع دیدار یوسف را برای دانشجویان بگویم تا بتوانند مفهوم این بیت‌های سعدی را بفهمند:

قرص خورشید در سیاهی شد یونس اندر دهان ماهی شد
ملاّت گوی بی‌حاصل ترنج از دست نشناسد
در آن معرض که چون یوسف جمال از پرده بنمایی

یا مثلاً در موقع خواندن گلستان سعدی به این بیت‌ها می‌رسیم:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

آیا بدون دانستن قصه کنعان (پسر حضرت نوح) و بر بالای کوه رفتن و هلاک شدنش و خطاب حضرت احدیت که در جواب مناجات نوح فرمود: انه ليس من اهلك و نیز بدون اطلاع داشتن از این که مفسران گفته‌اند تنها سگی که با وجود پلیدی و نجاست ذاتی به بهشت خواهد رفت سگ اصحاب کهف است می‌توان معنی و مقصد شاعر را از «گم شدن خاندان نبوت پسر نوح» یا «مردم شدن سگ اصحاب کهف» درک کرد؟

در غزل‌های سعدی ممکن است به این بیت بربخوریم:

ای که به یاران غار مشتغلی دوست کام
غم زده بی‌بردر است چون سگ اصحاب غار
اگر معنی اصلی ترکیب اضافی «یار غار» (که مراد از آن ابوبکر صدیق و

لطف حضرت ختمی مرتبت بدو و مشغول شدن به صحبت با او در شب هجرت و پنهان شدن در غار است) ندانیم کی می توانیم لطف شعر شیخ اجل را درك كنیم؟ زیرا تمام زیبایی این شعر در این نکته نهفته است که بدانیم مصطفی (ص) در شب هجرت، شاید برای تسلی ابوبکر و زدودن بیم از دل وی مدام با او صحبت می فرمود و سگ اصحاب كهف چندان بر در غار به پاسبانی نشست تا خداوند جان او را نیز مانند اصحاب غار بگرفت و چون آنان پس از گذشت قرن ها دوباره زنده شدند، سگ هم به زندگی بازگشت و حال آن که همچنان به پاسبانی خود ادامه می داد. و بدون توجه به این نکته های باریك درك زیبایی شعر و لذت بردن از آن میسر نیست.

داستان های دینی و قصه های پیامبران علاوه بر آن که خود بسیار شیرین و جذاب است، و در آن نکته های بسیار جالب توجه اجتماعی و روان شناسی و لطایف فن داستانسرای وجود دارد، کلیدی است برای درك ادب فارسی و آشنا شدن با تعبیرها و اشاره ها و استعاره ها و کنایه ها و مثل های آن. و خواندن آن برای كودك هم فال است و هم تماشا. هم داستانی بسیار شیرین و جذاب خوانده و هم خود را برای درك زیبایی های شعر و ادب فارسی آماده کرده است. اما این داستانها تنها محدود به قصه پیغامبران و امامان نیست. سرگذشت بعضی یاران رسول (ص) و صفات و خصوصیات آن ها هم در ادب فارسی راه یافته است. ابو هریره از یاران رسول گریه یی داشت. این گریه در شعر فارسی برای خود جایی دارد. حیای عثمان، تازیانه عمر، ذوالفقار علی و شجاعت بی مانند او، صدق و صمیمیت سلمان فارسی، زهد عمار یاسرو ابوذر غفاری، عشق و شوق و اخلاص اویس قرنی، مکر عمروعاص، حلم و نفاق و دهای معاویه و حتی تقوی و خدای ترسی صهیب بن سنان رومی در شعر فارسی وارد شده است.^۱ چه قدر خوب است اگر بتوانیم این مطالب را در ضمن داستانهای خواندنی برای كودكان بگنجانیم و آن ها را با محیط شعر فارسی و معانی و مضامین ادب غنی

۱- خواجه حافظ فرمود:

که اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند

چنان زنده اسلام غمزه ساقی

و فیاض زبان دری - تا آن حد که مقدور است آشنا کنیم.

به خاطر دارم پیش از آن که بنده به سن دبیرستان رفتن برسم، شاگردان مدارس ابتدایی دو تاریخ می خواندند. نام یکی تاریخ بود (و البته در آن از پیشدادیان و کیان - به شیوه تاریخ های قدیم ایران - صحبت می شد) و دیگری «تاریخ انبیا» نام داشت. من يك جلد از آن کتاب های تاریخ انبیا را نگه داشته ام: کتابی است به قطع جیبی، دارای سی چهل صفحه که چاپ سنگی شده است. در این کتاب به اختصار سرگذشت پیامبران، خاصه پیامبران بزرگ و اولوالعزم، نوشته شده بود و شاگردان وظیفه داشتند آن را بخوانند و حفظ کنند و به معلم تحویل بدهند. این تاریخ علاوه بر آنکه بسیار شیرین و سرگرم کننده بود، برای آشنایی شاگردان با ادب فارسی هم خیلی مؤثر بود. ای کاش بچه ها امروز هم این درس را در مدرسه می خواندند. خود بنده در این سرپری کتاب قصص الانبیاء نیشابوری را که در قرن پنجم نوشته شده و نثری بسیار فصیح و شیوا دارد گرفتم و با لذت بسیار از اول تا آخر مطالعه کردم و از آن بسیار بهره بردم و از شما چه پنهان قصه جرجیس پیغمبر را هم نمی دانستم و نخستین بار آن را در آن کتاب خواندم. حالا که در مدرسه ها چنین درسی وجود ندارد چرا ما این قصه های بسیار شیرین و آموزنده و جذاب را که ذوق و قریحه ملت های گوناگون هزاران سال آن ها را صیقل داده و تمام ناسازی ها و ناهنجاری های آن را از نظر فن داستان سرایی از بین برده در صورت داستان هایی دل پذیر و شسته و رفته در آورده است، برای کودکان و در خور فهم ایشان ننویسیم و در اختیارشان نگذاریم که هم ارزش داستانی داشته باشد و هم ارزش علمی و ادبی، هم بهره دنیایی داشته باشد و همان شاء الله در آخرت نویسنده و خواننده و ناشر و تبلیغ کننده اش (که بنده باشم) به ثواب برسند.

سومین نوع از داستان هایی را که می توان در آثار ادبی کلاسیک یافت افسانه ها، قصه های غیر واقعی و موهومی است که برای پند دادن و اندرز گفتن و راهنمایی کردن در مسائل مختلف زندگی آن ها را ابداع می کردند. از قدیم در بین اقوام هند و اروپایی رسم بوده است که مسائل جدی حکمت عملی (اخلاق - سیاست و تدبیر منزل) را در لفافه قصه می پیچیدند و آن ها را به صورت قصه به مردم می آموختند.

از دوران های بسیار قدیم کتاب های بسیار جالب توجهی از این نوع باقی مانده است. همه ما نام کلیله و دمنه را شنیده و احياناً آن را خوانده ایم. اصل این کتاب در سه هزار سال پیش در هندوستان تألیف شده است. البته کتابی به نام کلیله و دمنه در ادب هندی وجود ندارد و مؤلفان کتابی بدین نام ایرانی بوده اند. اما پنج باب عمده این کتاب، در ادب هند، در کتابی به نام پنچانتترا تألیف شده است و این کتاب شاید قدیم ترین کتاب علوم سیاسی باشد که در جهان نوشته شده است. در این کتاب آداب سلطنت و آیین کشورداری و دادگستری و حکمرانی را در لباس قصه بیان کرده اند و در نسخه اصلی آن گفته شده است که پادشاهی فرزندان ناخلف و بی توجه به اندرز و حکمت داشت و آنچه در راه تعلیم دادن به آنان کوشید مؤثر نیفتاد. سرانجام حکیمی ویشنوسرمن نام نزد پادشاه تعهد کرد که در اندک مدتی آنان را به خوبی تعلیم دهد و رسم و راه سلطنت و آیین معدلت را به ایشان بیاموزد. حکیم این کتاب را برای آن پسران نوشت و آن را به ایشان بیاموخت و در کاری که انجام دادن آن را تعهد کرده بود توفیق یافت. ایرانیان در روزگار انوشیروان این کتاب را از سنسکریت به پهلوی ترجمه کردند و چند باب دیگر از منابع دیگری مانند مهابهرت Mahābharata نیز بدان ضمیمه کردند و بابتی چند از حکمت ها و افسانه های پندآمیز ایرانی بدان افزودند و آن را کلیله و دمنه نامیدند. بعد از اسلام نیز این کتاب یکی از آثار است که خیلی زود به عربی و سپس به فارسی دری ترجمه شد و رودکی آن را به نظم آورد. تمام آثار ادبی ایران گواه توفیق بی نظیر این کتاب و توجه شدید مردم - از وضع و شریف و غنی و فقیر و عارف و عامی - بدان است و حتی نام و آواز آن در قدیم ترین اثر منثور موجود فارسی - مقدمه شاهنامه ابومنصوری - نیز منعکس شده است.

در این سه هزار سالی که از تألیف این کتاب می گذرد همواره مردم این کتاب را خوانده اند و می خوانند و از آن فیض و لذت برده اند و می برند و شاید کم تر ملتی در جهان باشد که از این کتاب و مطالب آن خبری نداشته باشد. و نیز شاید هیچ کتابی - بعد از کتاب های دینی و آسمانی - این اندازه توفیق نیافته و این همه به زبان های گوناگون ترجمه نشده باشد و این همه ترجمه های منظوم و منثور و مکرر از آن به زبان های مختلف وجود نداشته باشد و این اندازه مورد

اقتباس و تقلید ارباب ذوق در جهان قرار نگرفته باشد. در باب میزان توفیق این کتاب و تاریخچه تحریرها و ترجمه‌های گوناگون آن کتاب‌ها پرداخته شده است^۱ و باز هم جای آن دارد که در این باب تحقیق شود و اگر کسی فهرست مطالبی را که درباره این کتاب و ترجمه‌های گوناگون آن نوشته شده است گردآوری کند، به یقین حجم آن چند برابر اصل کلیله و دمنه خواهد شد، و بنابراین بنده بحث در این مطلب را کوتاه می‌کنم و به نتیجه‌یی که از آن در نظر دارم می‌پردازم.

این کتاب، با این توفیق بی‌نظیر و عالم‌گیر، هر موضوعی که داشته باشد، و هر هدفی که از نگاشتن آن منظور نظر بوده است، باز يك کتاب قصه است. ممکن است تمام اصول علمی و مطالبی که مؤلف قصد القای آن را در زمینه علوم سیاسی داشته است کهنه و متروک شده باشد. اما آنچه هنوز تازه است و آنچه بعد از سه هزار سال باز مردم جهان را - با این همه اختلافی که در ذوق و سلیقه آن‌ها در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون وجود داشته است - دارد - به سوی آن جلب می‌کند، همان قصه‌های کلیله و دمنه است و سر توفیق مؤلف در آن است که مطالب خود را در لباس قصه‌هایی بسیار گیرا و دل‌پذیر بیان کرده است. ولی او این قصه‌ها را برای کودکان نگفته و از روز نخست هم می‌دانسته است که نه تنها طرف خطاب و خوانندگان کتاب وی کودکان نیستند، بلکه او باید از این طریق کسانی را که از هر گونه دانستن نفرت دارند و از علم و دانش و درس و بحث می‌گریزند و حقایق علمی با همه قطعیت و جالب توجه بودن نتوانسته است آن‌ها را به دام بیاورد با درس و بحث، و آموختن و فراگرفتن حقایق آشتی دهد، و در کار خود توفیق هم یافته است و اگر در آدم شدن آن شاه‌زادگان که کتاب به خاطر آن‌ها نوشته شده است تردید کنیم، هرگز نمی‌توانیم اقبال و توجه نسل‌های گوناگون ملت‌ها و قبیله‌های متعدد بشری را در طی قرون و اعصار نسبت بدان ندیده بگیریم.

۱- برای کسب اطلاع بیش‌تر در این باب رجوع کنید به رساله نگارنده در تحت عنوان «در باره کلیله و دمنه» که در شماره‌های تابستان و پاییز سال ۱۳۳۶ فرهنگ ایران‌زمین به طبع رسیده است.

این توفیق بی نظیر کلیلہ و دمنہ سرمشق مربیان بزرگی قرار گرفت که می خواستند حقایق و معارف دقیق دین و عرفان و علم زندگی را به مردم تعلیم دهند و طالب توفیق کامل خویش نیز بودند.

مثنوی مولانا جلال الدین کتابی است که از نظر موشکافی در حقایق اخلاقی و دینی و کنجکاوی در زوایای تاریک روح بشری و طرح مطالب دقیق و حقایق نازک و باریک فلسفی در جهان کم نظیر است. مولانا، با آن استعداد سرشار، نیک دریافته است که این حقایق را جز در لباس افسانه نمی توان به مردم عرضه کرد. البته گفتن مطالب در هر لباس و به هر صورت میسر است. اما اگر طالب اقبال مردم بدان باشیم آزموده ترین و مطمئن ترین راه همان پوشانیدن آن ها در لباس افسانه است. وی نیز از این راه رفت و موفق شد. و بسیاری کسانی که در تمدن اسلامی، حقایق و معارف، و مطالب گوناگونی را که در نظر داشته و آموختن آن ها به مردم را وجهه همت خود ساخته بودند به صورت افسانه به مردم آموخته اند. مولانا در کتاب گران قدر خود می فرماید:

گر نگویم من حقایق وای تو	ور بگویم زان بلغزد پای تو
ور بگویم بر مثال صورتی	هم بدان صورت بجسی ای فتی

مولانا این حرف را خطاب به مریدان خود، کسانی که به درک حقیقت عشق می ورزیده و با ارادت کامل به پیر و مرشد خویش سر می سپرده اند می گوید. جمله «بدان صورت بجسی» کاملاً تمایل مقاومت ناپذیر و علاقه شدید بشر به افسانه را بیان می کند. بسیار خوب، وقتی ما که بزرگ شده ایم، وقتی کسانی از ما که طالب بلکه عاشق دریافت حقیقت اند، و به عنوان این که به سودای درک حقیقت برای هر نوع فداکاری و از خودگذشتگی آماده اند به طریق تصوف روی می آورند، در هنگام شنیدن حقیقت به صورت آن - یعنی افسانه - می چسبند حال کودکان معلوم است. آن رباعی معروف خیام را همه شنیده ایم:

آنان که محیط فضل و آداب شدند	در کشف دقیقه شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز	گفتند فسانه یی و در خواب شدند

ما همه برای رفتن به خواب، به افسانه گفتن و افسانه شنیدن احتیاج داریم،

پس چرا کودکان را از داشتن این تمایل منع کنیم و چرا افسانه‌یی که آنان را به خواب فروبرد در اختیارشان نگذاریم؟

بنابراین، يك قسمت از قصه‌هایی که در ادب رسمی وجود دارد، افسانه‌های حکمت‌آمیز است - نمونه این گونه کتاب‌ها نیز در ادب فارسی کم نیست. کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه از کتاب‌های معروف این دسته است. علاوه بر این تمثیل‌ها و قصه‌های فراوان در طی کتاب‌های مختلف، مانند مثنوی مولانا، حدیقه سنایی، مثنوی‌های گوناگون عطار و حتی داستان‌های عوامانه، مانند هزارویکشب و چهل طوطی و مانند آن‌ها هست و از قدیم هم به آموزندگی و مفیدبودن آن‌ها برای کودکان توجه کرده‌اند و شاید از روزی که تربیت کودکان موردتوجه قرار گرفته، این گونه قصه‌ها را هم ساده کرده و برای آن‌ها در کتاب‌ها آورده‌اند. بنده خود به دو نمونه از این کتاب‌ها برخورد کرده‌ام که باید از آن‌ها نام ببرم. مردی به نام شیخ محمدعلی تهرانی (کاتوزیان) از مجاهدان صدر مشروطه و نمایندگان قدیم مجلس شورای ملی، کتاب‌هایی به نام اخلاق اساسی برای کودکان نوشت و در آن قصه‌های کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه و انوار سهیلی و مانند آن‌ها را به زبانی ساده برای کودکان برگردانید.

ایرج میرزا (جلال الممالک) یکی از گویندگانی است که بدین کار توجه فراوان داشت و هر قصه و تمثیلی را که می‌یافت برای کودکان با همان زبان روان و ساده‌یی که خاص شعر اوست به نظم می‌آورد، و در آغاز مشروطیت و رواج تعلیم و تربیت جدید بسیار کسان به شیوه او توجه و از آن تقلید کردند و هنوز هم کم و بیش کتاب‌های دبستانی بدین شیوه و به تقلید از آن بزرگواران نوشته می‌شود.

برای آماده کردن این گونه قصه‌ها به منظور مطالعه کودکان باید از جنبه پندوانداز و احیاناً لفاظی و جمله‌پردازی آن‌ها کاست و قصه را هرچه ساده‌تر و آسان‌تر در اختیار کودک گذاشت و اگر گرفتن نتیجه‌یی هم در آن موردنظر است، باید آن را به طور غیرمستقیم به کودک القا کرد، یعنی حوادث را طوری از پی هم آورد که کودک خود نتیجه مطلوب را از آن بگیرد، دیگر گمان نمی‌کنم نام بردن از منابع گوناگون برای یافتن این گونه قصه‌ها (که غالباً کوتاه و مختصر و برای مطالعه کودکان خردسال شایسته است) ضرورت داشته باشد. زیرا مثلاً

در شعرهای شاعران حکیمی مانند ناصرخسرو (حکایت عقابی که از سرسنگ به هوا خاست) و گویندگان ستایشگری مانند عنصری (مناظره زاع و باز هم می توان از این گونه تمثیل ها یافت. و دیگر کتاب هایی نظیر بوستان و گلستان سعدی و مثنوی های عطار و غیره جای خود دارد.

دسته چهارم از داستان های ادب کلاسیک و رسمی، قصه های واقعی است. این گونه داستان ها را سیر (به کسر اول و فتح دوم جمع سیره) می نامند. سرگذشت های بزرگان، پادشاهان، سرداران، وزیران، رجال، دیران، دانشمندان، شاعران، منجمان و حتی مردم عادی از این حیث می تواند مورد استفاده واقع شود. خوشبختانه ادب فارسی از نظر داشتن کتاب های سیر بسیار غنی است و بسیار کتاب ها در این زمینه نوشته شده و حکایت های گوناگون از نوادر احوال و عجایب حوادثی که برای افراد طبقات گوناگون اجتماعی روی داده در آن ها ثبت شده است. در این کتاب ها می توان از نوادر و حکایت های جالب شاهان و وزیران گرفته تا پیرزنان و مسخرگان و رمالان و پیشه وران و عیاران و گدایان و معرکه گیران و پهلوانان، داستان های فراوان و گاه بسیار جذاب و جالب توجه یافت به نحوی که بعضی از این داستان ها، از هر افسانه موهوم و تخیلی شیرین تر و دل پذیرتر است.

نمونه کتاب های سیر در فارسی از انواع داستان شاید بیش تر باشد. علاوه بر آن که در طی متن های تاریخی و در ضمن سرگذشت رجال بزرگ سلطنت و سیاست می توان حکایت های بسیار شیرین یافت (مانند داستان هایی که در تاریخ بیهقی، راحة الصدور، طبقات ناصری و بالاخره در کتاب های مفصلی مانند روضة الصفا و حبیب السیر نقل شده) کتاب های خاصی در این زمینه تألیف شده است، در کتاب های اجتماعی و آثار مربوط به حکمت عملی مانند کتاب های اخلاق و سیاست نیز يك جزء عمده را همین قصبه ها تشکیل می دهد. کتاب هایی نظیر سیرالملوک (سیاست نامه) و قابوس نامه و حتی کتاب های اخلاقی از جالب ترین این نوع کتاب ها است. حتی در احوال صوفیان بزرگ، و کتاب هایی که در ترجمه يك تن یا عده یی از آنان تألیف شده (مانند اسرارالتوحید، تذکرة الاولیا، طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری، نفحات الانس جامی، سیره ابن خفیف و مانند آن ها) می توان داستان هایی

سخت دل‌پذیر و جالب توجه یافت.

همچنین کتاب‌های خاصی در احوال طبقات مختلف تألیف شده است. مانند کتاب‌هایی که ترجمه وزیران در آن آمده است (آثار الوزرای عقیلی، نسائم الاسحار، دستورالوزرای خواند میر و غیره) یا کتاب‌هایی که در شرایط دبیری و شاعری و پزشکی و نجوم و مانند آن پرداخته شده (و معروف‌ترین آن‌ها چهارمقاله نظامی عروضی است) هم مؤلف برای تأیید مطلب خویش حکایتی چند نقل کرده است که علاوه برداشتن فایده‌های تاریخی می‌تواند برای کودکان مورد اقتباس و استفاده قرار گیرد در تذکره‌های شاعران، نیز، قصه‌های جالب‌توجه ایشان، و حوادث زندگی این گروه و مشاعره و معارضه‌هایی که با یکدیگر داشته و مزاح‌هایی که با هم کرده اند یافت می‌شود که در جای خود مورد توجه است. و اگر از نظر تاریخی مورد اشکال و ایراد باشد، باری از لحاظ داستان‌سرایی می‌تواند مفید واقع شود. همچنین است کتاب‌هایی که در ترجمه احوال رجال بزرگ دین و دانشمندان معروف مذهبی تألیف شده است. مثلاً قصص العلمای تنکابنی کارنامه تلاش‌ها و کوشش‌های خارق‌العاده و فداکاری‌های بی‌نظیر و حیرت‌انگیز در راه کسب علم و تحصیل دانش است و خوشبختانه قصه‌های آن از نتیجه «اخلاقی» هم عاری نیست، یعنی کسانی که دست به چنین کوشش‌های حیرت‌آور زده‌اند، به آرزوی خود نیز رسیده و حشمت و نعمت و نفوذ کلام و ثروت و ثواب آخرت نیز یافته‌اند. با این حال، گاهی بعضی حکایت‌های آن خواننده را منقلب و از خودبی خود می‌کند، و او را در برابر عظمت روح و قدرت اراده این بزرگواران به خضوع و خشوع وامی‌دارد. این حکایت‌ها وقتی به دست يك کارشناس داستان‌های کودکان بیفتد ممکن است از آن‌ها داستان‌هایی بسازد که هريك از آن‌ها مسیر زندگی ده‌ها كودك را تغییر دهد و از يك بچه باهوش و مستعد يك نابغه بسازد و يك كودك كم‌هوش و بی‌استعداد را به دانشمندی بزرگ مبدل کند.

این‌ها کتاب‌هایی است که منظور اصلی از آن‌ها تحریر حکایت و سرگرم کردن خواننده نیست. لیکن پاره‌یی از کتاب‌های سیر، صرفاً برای جمع‌آوری حکایت‌های جذاب و جالب‌توجه تألیف شده و هدف اصلی نویسنده از آن‌ها همانا داستان‌سرایی است. این گونه کتاب‌ها منبعی سرشار و

پایان ناپذیر برای داستان کودکان در شمار می آیند. ترجمه فارسی الفرج بعدالشدّه و مهم تر از آن جوامع الحکایات عوفی و مانند آن ها گنجینه هایی هستند که تمامی ندارند. جوامع الحکایات کتابی است دارای صدياب گوناگون و هرباب مختص يك دسته حکایت هاست: حکایات منجمان، حکایات ندیمان، حکایات وزیران، حکایات شاعران، حکایات زندانیان، حکایات عاشقان، حکایات مطربان، حکایات شاهان، حکایات کسانی که خواب دیده اند و ... در هريك از این باب های صدگانه لااقل ده حکایت نقل شده است. یعنی در این کتاب عظیم و نفیس بیش از هزار حکایت می توان یافت که قسمتی از آن ها فقط به تحریری تازه احتیاج دارند و می توان آن ها را در بست در معرض مطالعه کودک نهاد. دسته دیگر هم لااقل می توانند الهام بخش نویسنده در پرداختن داستانی واقع شوند یا داستان سراحك و اصلاحی در آن ها کرده آن را به صورتی دل پذیر و باب پسند کودک و تربیت امروزی آن، بدو عرضه کنند.

برای این که در این زمینه از نمونه هایی نیز نام برده باشم، قصه سلیمان بن وهب و دبیری که در مصر در حق او مردانگی کرد، حکایت کرم عماره بن حمزه و حکایت معن بن زائده و غلامی که از او بخشنده تر بود، در الفرج بعدالشدّه و حکایت باقلا فروش را در ترجمه فارسی الف ليلة و ليله و قصه پیرمرد خیاط در سیر الملوك و داستان یحیی برمکی را با هارون در تاریخ بیهقی و قصه افشین و خلاص یافتن بودلف از او را هم از آن کتاب یاد می کنم. متأسفانه حتی مجال برای اشاره بیش تر به این داستان ها نیز وجود ندارد. فقط عرض می کنم که ده ها از این قبیل داستان ها در کتاب های سیرمی توان یافت. کتاب فوق العاده جالب توجه و بی نظیر بدایع الوقایع اثر زین الدین محمود واصفی شاگرد ملاحسین واعظ کاشفی که اخیراً در مسکو به طبع رسیده در بحث ما جایی خاص و نمایان دارد. از قصه بوزینه شطرنج باز و داستان کشتی گرفتن پهلوان محمدمالانی با فیل و بسیار قصه های دیگر آن بهترین داستان های کودکان را می توان نوشت. از لطایف الطوائف فخرالدین علی صفی فرزند ملاحسین نیز می توان داستان های شیرین کوچک به فراوانی استخراج کرد. دو دسته دیگر از آثار ادب رسمی را به عنوان آخرین قسمت از آثار کلاسیک یاد می کنم: یکی کتاب های تراجم احوال (بیوگرافی) است که در آن ها

سرگذشت‌ها و قصه‌های قابل نقل فراوان می‌توان یافت (اگرچه بسیاری از کتاب‌های سیر و تذکره‌های شاعران و عارفان و مانند آن‌ها را نیز ممکن است از نوع کتاب‌های تراجم احوال در شمار آوریم، لیکن مراد ما کتاب‌های عام تراجم احوال است نه کتاب‌هایی که اختصاص به يك صنف و يك گروه داشته باشد) یکی از معروف‌ترین این نوع کتاب‌ها وفيات الاعیان ابن خلکان است که اصلاً به عربی نوشته شده، اما ترجمه‌ی فارسی از آن نیز در دست است (این ترجمه چاپ نشده است).

نوع دیگر داستان‌های منظوم (غیر از منظومه‌های حماسی) مانند منظومه‌های عشقی است. به تقلید از خمسه نظامی شاید بیش از صد شاعر خمسه (پنج منظومه) یا کم‌تر یا بیش‌تر سروده‌اند (مثلاً بعضی شاعران فقط از خسرو و شیرین یا لیلی و مجنون تقلید کرده‌اند مانند فرهاد و شیرین وحشی یا لیلی و مجنون مکتبی شیرازی و بعضی بیش از پنج منظومه سروده‌اند مانند جامی که هفت‌بشروی ساخته و نام آن را هفت‌اورنگ نهاده است) در این منظومه‌ها هم داستان‌های بسیار کوتاه، تمثیل‌های چندسطری، داستان‌های مفصل‌تر، داستان‌های چندصدبیتی و داستان‌های دراز (رمان) می‌توان یافت که بعضی از آن‌ها در حداعلای زیبایی است. در هفت پیکر نظامی هفت قصه بسیار جذاب طرح شده است و داستان گنبد سیاه او یکی از داستان‌های بسیار زیبا و دلکشی است که بنده در عمر خود خوانده‌ام. همچنین هشت‌بهشت امیرخسرو دهلوی دارای داستان‌های بسیار بسیار شیرین است و اگر در این قبیل منظومه‌ها تجسس شود، از این‌گونه داستان‌ها به فراوانی می‌توان یافت.

* * *

اکنون باید به دومین منبع داستان کودکان، یعنی ادب عوام، و منابعی که در آن وجود دارد، و می‌توان از آن استفاده کرد بپردازیم. با آن که سخن ما درباره منابع ادب کلاسیک بسیار دراز شد، در صدر مقال عرض کردم که مهم‌ترین منبع داستان کودکان ادب عوام است. و ما که اکنون از دوران رؤیایی کودکی سال‌ها

دور شده ایم، بیش تر از این منبع بهره برده و کسب فیض کرده ایم. اکنون هم این منبع از هر جهت مهم تر و برای داستان کودکان مناسب تر از منبع نخستین است. منابع ادب عوام را می توانیم به دو دسته بسیار عظیم و وسیع تقسیم کنیم: يك دسته داستان های عوامانه یی است که به قید کتابت درآمده است و یا نسخه آن به طبع رسیده و انتشار یافته و یا به صورت نسخه خطی در گوشه یکی از کتابخانه های عالم محفوظ است.

دسته دیگر داستان هایی هستند که هنوز روی کاغذ نیامده اند، و سینه به سینه و دهان به دهان نقل می شوند و راوی آن ها نیز غالباً زنان مخصوصاً پیرزنان خانواده ها هستند.

البته هر يك از این دودسته نیز تقسیم بندی های بسیار مفصل و مطول دارند و می توان آنها را به صورت ها و از جنبه های گوناگون تقسیم بندی کرد: مثلاً ممکن است از لحاظ حجم و طول کلام، از جهت منظوم یا منثور بودن، از جهت تیپ خواننده یا شنونده هایی که دارند، از لحاظ سن کسانی که به آن داستان ها توجه می کنند و نیز از نظر این که بیش تر از راه چشم یا گوش به کسی که جویای دانستن آن است انتقال می یابند و از جهت این که راوی و نقل کننده آن زن یا مرد است (یعنی در قهوه خانه و اماکن عمومی از روی آن نقل گفته می شود یا زنان آن ها را برای کودکان می گویند) و همچنین از نظر موضوعی (حماسی - عشقی - دینی - عیاری و موضوع های گوناگون دیگر) آن ها را طبقه بندی کرد. فعلاً مجال بحث تفصیلی در این باب را نداریم و خوش بختانه بنده قبلاً در طی يك سخن رانی این کار را کرده ام و آن سخن رانی در مجله دانشکده ادبیات (شماره های سال) چاپ شده است و دوستانی که علاقه مند به این مطالب باشند و بخواهند آن طبقه بندی را ملاحظه کنند می توانند به آن جا مراجعه کنند. ضمناً در آن جا فایده هایی که از این داستان ها می توان به دست آورد، تعداد تقریبی داستان های چاپ شده و چاپ نشده و نیز این نکته که چه مقدار از آن ها قابل چاپ و انتشار است و چه مقدار به درد چاپ نمی خورد هم مورد بحث قرار گرفته است. بنابراین فعلاً از این قسمت می گذریم.

در میان داستان های عوامانه از کتاب های خیلی خیلی بزرگ (بیش از چند برابر شاهنامه) تا کتاب های خیلی خیلی کوچک که بیش از چند صفحه به قطع

جیبی نیست (مانند خاله سوسگه و آقاموشه و نارنج و ترنج و سنگ تراش و موش و گربه و سلطان جمجمه و جام و قلیان و عاق والدین و کتاب های کمی بزرگ تر مانند دزد و قاضی و چهار درویش و سلیم جواهری و چهل طوطی و غیره) وجود دارد. موضوع های آن ها هم بسیار گوناگون و متعدد است و قسمتی از آن ها را بنده به تفصیل در مجله سخن در سلسله مقالاتی در تحت عنوان «داستان های عامیانه فارسی» معرفی کرده ام. از بردن تام این کتاب ها (اعم از چاپ شده و چاپ نشده) هم فعلاً معذورم برای این که هم وقت زیاد می گیرد (چون تعدادشان بیش از سیصد تاست) و هم بنده حضور ذهن ندارم و دوستان عزیز نام معروف ترین آنها مانند امیراسلان و رستم نامه و حسین کرد و اسکندرنامه و رموز حمزه و خاورنامه و ملك بهمن و غیره را شنیده اند.

نکته مهمی که در باب این کتاب ها باید عرض بکنم این است که اخیراً برای طبع و انتشار این کتاب ها، مخصوصاً نسخه های کهن و با ارزش آن ها، نهضتی ایجاد شده است و ادیبان و فضیای ایران به ارزش ادبی و اجتماعی و لغوی و دستوری آن ها توجه کرده اند. هم اکنون قدیم ترین داستان عوامانه فارسی به نام «سمک عیار» به خرج دانشگاه تهران در دست طبع و انتشار است (چهار جلد از آن تاکنون منتشر شده) و یکی از استادان فاضل دانشکده ادبیات آقای دکتر خانلری تصحیح آن را به عهده دارند.

دو کتاب دیگر، هر دو به نام داراب نامه - که البته نام یکی از آن ها اشتباهی است و باید فیروزنامه یا داستان فیروزشاه خوانده شود - و اکنون در تحت نام داراب نامه بیغمی چاپ شده است و دیگری معروف به داراب نامه طرسوسی (روایت ابوطاهر طرسوسی راوی معروف چند داستان عوامانه) است به اهتمام و تصحیح آقای دکتر صفا استاد و رئیس دانشکده ادبیات چاپ شده است (داراب نامه طرسوسی جلد دومش زیر چاپ است) همچنین يك نسخه قدیمی داستان ورقه و گلشاه (از شاعری به نام عیوقی) تحریر قدیمی قصه حمزه، و قصه ابومسلم به نام ابومسلم نامه در دست تصحیح و طبع است و این خود نشان حسن توجه به این داستان هاست و طبیعی است که وقتی بزرگ سالان از این داستان ها لذت ببرند، کودکان که جای خود دارند و به یقین روزی فیض آن به بچه ها هم خواهد رسید.

اکنون که به این گونه داستان‌ها توجه زیادتری می‌شود، خوب است که از کتاب‌هایی نظیر هزارویکشب و رموز حمزه و سمک عیار و داراب‌نامه و امیرارسلان و حسین کرد و مانند آن‌ها برای کودکان نیز قسمت‌هایی انتخاب و با انشای خاصی که برای آنان دل‌پذیر و قابل فهم باشد نوشته شود. بعضی از این داستان‌ها واقعاً ستایش‌نامه رادی و راستی و جوانمردی است. نویسندگان ابومسلم‌نامه و سمک عیار و داراب‌نامه چنان صداقت و صمیمیتی از جوانمردی و رازداری و مظلوم‌نوازی و مبارزه با ظالمان و پای بند بودن به عهد و پیمان و راست‌گویی و مردکرداری و خلاصه آنچه نام آن را جوانمردی می‌توان نهاد دفاع می‌کنند و آن را مورد ستایش قرار می‌دهند که واقعاً انسان منقلب می‌شود و اشک شوق و هیجان در دیدگانش حلقه می‌زند. خوشبختانه قهرمانان تمام داستان‌های عوامانه درست و شجاع و راست‌گوی و با ایمان و از خود گذشته و دلیر و عاری از تقلب و تزویرند. حتی دزدان و عیاران، در کار خویش جوانمرد و باگذشت و بزرگوارد و برستم کردن به ضعیفان و مظلومان راضی نمی‌شوند. در این داستان‌ها هیچ شخص مکار و دروغ‌زن و بی‌ایمان و نادرستی پیروز نمی‌شود. این قانون تغییر ناپذیر این داستان‌هاست که در هیچ داستانی حتی يك استثنا برای آن نمی‌توان یافت. چه از این بهتر که ما سر کودکان خود را با این گونه داستان‌ها گرم کنیم و به جای آشنا کردن آنان با جنایت‌کاران و ششلول‌بندان حرفه‌یی و راه‌زنان و سیاه‌دلانی که به هیچ اصل اخلاقی اعتقاد ندارند، از دلیرانی چون سمک و ابومسلم و حسین کرد برای ایشان سخن ساز کنیم. این داستان‌ها منبعی سخت فیاض و پردامنه است که استفاده از آن‌ها برای تهیه کتاب کودکان هیچ عیب و حتی نقطه ضعف و نگرانی و دغدغه‌یی ندارد. نحوه استفاده از آن‌ها را هم بعد عرض خواهم کرد.

يك قسمت دیگر داستان‌هایی است که به قید کتابت در نیامده یا کم‌تر در آمده است و هنوز سینه به سینه و به صورت شفاهی انتقال می‌یابد و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم کودکان آن‌ها را می‌شنوند و با آن‌ها سرگرم می‌شوند. گویندگان این داستان‌ها نیز صلاحیت آن‌را ندارند که دریاب عیب و حسن، و مناسب بودن یا نبودن آن‌ها برای کودکان داوری کنند. و اگر چه بعضی از این داستان‌های سریان (زنان کهن سال خانواده‌ها و مادران و مادر بزرگان) به اقتضای

شعور ذاتی و حسن ذوق و قریحه خویش در آن‌ها تصرف‌هایی می‌کنند و نکاتی را که به نظرشان برای کودک مناسب نمی‌نماید تغییر می‌دهند، اما این کار به ندرت اتفاق می‌افتد و بیش‌تر این‌گونه داستان‌ها به همان صورت - و حتی با همان الفاظ و عبارت‌ها - که از ده‌ها بلکه صدها سال پیش نقل شده است، در گوش کودکان فرو خوانده می‌شود.

بدیهی است که فعلاً هیچ‌گونه اظهار نظری در باره زشت و زیبای این داستان‌ها مقدور نیست. ما نمی‌دانیم چند تا از این داستان‌ها داریم، پس چگونه می‌توانیم بگوییم که کدام آن‌ها بد یا خوب است؟ این داستان‌ها با این نحوه‌ی که فعلاً گفته می‌شود، به کلی از حدود اختیار و تصرف ما بیرون است (و عمده‌ترین قسمت داستان‌های کودکان در سراسر کشور فعلاً همین‌هاست). برای اظهار نظر در باب این داستان‌ها، و هر گونه دخل و تصرف و حک و اصلاح آن‌ها، نخست باید با دقت و جدیت تمام آن‌ها را به روی کاغذ بیاوریم. خاصه آن‌که در عصر ما یک آفت بسیار بزرگ نیز در کمین این داستان‌هاست و اگر نسبت به آن‌ها توجهی عاجل و اقدامی فوری نشود، این آفت آن‌ها را به سرعت منهدم خواهد کرد و نام و نشان آن‌ها را از میان خواهد برد (چنان‌که قسمتی از آن را نیز از بین برده است) در عصر ما وسایل سرگرمی و تفریح تنوع فراوان یافته و سرگرمی‌ها و وسایل وقت‌گذرانی گوناگون ابداع شده است. سینما، رادیو، تلویزیون، داستان‌های رادیویی، فیلم‌های تلویزیونی و سرگرمی‌های دیگر موجب شده است که کم‌کم بازار این قصه‌ها - خاصه داستان‌هایی که هنگام خفتن کودکان از دهان زنان قصه‌گو شنیده می‌شود - روزه به روزه رونق‌تر شود. اگر جوان‌های امروز پیر شوند دیگر این قصه‌ها را اصلاً نخواهند دانست و این امانت فرهنگی گران‌بها که قرن‌ها دهان به دهان و سینه به سینه از سلف به خلف و از مادر به فرزند انتقال یافته است ممکن است به علت ترقی تکنیک و ابداع وسایل تازه تفریح، در عصر ما از میان برود.

تنها وسیله‌ی جلوگیری از انهدام این قصه‌ها نوشتن و احیاناً طبع کردن و انتشار دادن آن‌هاست. ممکن است گروهی فکر کنند که با از بین رفتن این قصه‌ها چه غبنی دامن‌گیر مردم ایران می‌شود؟ وقتی این همه وسایل تازه سرگرمی ساخته شده است، چه اشکالی دارد که چند تا قصه از خاطر‌ها فراموش

اگر قدری واقع بین باشیم، باید اذعان کنیم که از بین رفتن بعضی از این قصه ها ممکن است چندان تأسفی هم نداشته باشد. اما در مقابل بعضی از آن ها هم هست که با از دست دادن آن ها قسمتی از کارنامه حیات اجتماعی و آداب و رسوم ملی خود را از دست داده ایم. اکنون، ارزیابی این قصه ها و تمیز بد و نیک و زشت و زیبای آن ها مقدور نیست. ما چیزی را که هنوز نمی دانیم چیست و چه اندازه و چند تا است و آن را مطالعه نکرده ایم البته نمی توانیم ارزیابی کنیم. اما همین قدر می توانیم بگوییم که اگر رنج ثبت و ضبط صدها قصه بی فایده را بر خود هموار کنیم، برای آن که يك داستان باارزش و اصیل را از خطر زوال رهایی دهیم، سعی ما مشکور و رنجمان مفید بوده است.

دوران ما برای تمام شاخه های فلکلور، دورانی بسیار حساس است. نه تنها داستان ها، بلکه ترانه ها، آهنگ ها، آوازاها، لهجه ها و آداب و رسوم محلی در معرض اضمحلال قرار گرفته اند. موسیقی رادیو و تلویزیون و لهجه گوینده آن ها که در بسیاری از نقاط کشور دیده و شنیده می شود (صدای رادیو که در سراسر کشور پخش می شود) موجب شده است که مردم از آن تقلید کنند و لهجه ها و آهنگ ها و آوازاها و آداب و رسوم خویشتن را به دست فراموشی بپارند و فعلاً نمی توان اهمیت این میراث ها را به تمام مردم شهرها و روستاهای ایران گوش زد کرد و آن ها را به حفظ و نگه داری آن ملزم ساخت. این ها منابع بسیار باارزش برای تحقیق در زندگانی گذشته این ملت، و آشنایی با دقایق خصوصیات و صفات مردم این سرزمین است. ما نمی توانیم و نباید این گنجینه را مفت از دست بدهیم و امروز که وضع زندگی و سیر تکاملی آن موجب شده است که این میراث های معنوی و فرهنگی از زبان مردم بیفتند و از لوح حافظه آن ها زدوده شود، باری باید آن ها را بر صفحات کاغذ یا نوارهای ضبط صوت و وسایل ثبت و ضبط دیگر، برای استفاده اهل تحقیق نگاهداری کرد. مخصوصاً خدمت گزاران فرهنگ، معلمان و علاقه مندان به ادب ایران، در هر جا که هستند باید ثبت و ضبط و گردآوری این گونه آثار را وظیفه ملی خود بدانند و اقدام بدین کار را یکی از مظاهر وطن پرستی و ملت دوستی خود به حساب آورند. خود بنده به خاطر دارم که در دوران کودکی خدمتکاری سالخورده و

مهربان داشتیم که قصه‌هایی سخت شیرین و رؤیا انگیز می‌گفت، قصه‌هایی که متن آن‌ها را فراموش کرده‌ام اما لذتی که از شنیدن آن‌ها برده‌ام هرگز از خاطرم محو نمی‌شود. در آن دورانی که این قصه‌ها را می‌شنیدم، با آن که بسیار خردسال بودم، از نعمت سواد برخورداری داشتم و یکی دوبار فکر کردم که خوب است این قصه‌ها را بنویسم. این فکر برای آن به خاطرم آمده بود که دلم می‌خواست دیگری هم آن‌ها را بخواند و لذت ببرد. وگرنه از بس این قصه‌ها شیرین بود هرگز به خاطرم خطور نمی‌کرد که روزی آن‌ها را از یاد ببرم. باز تنبلی گریبان گیرم شد. از فکر خدمت به دیگران منصرف شدم و با خود گفتم: نوشتن آن‌ها چه لزومی دارد؟ من که هرگز قصه‌هایی بدین شیرینی را فراموش نمی‌کنم و اگر خواستم کسی دیگر نیز آن‌ها را بداند برایش می‌گویم. غافل از این که گشت روزگار چه کارها می‌کند. سال‌ها گذشت و گرفتاری‌های روزافزون زندگی فرا رسید و بنده امروز بعد از گذشتن از مرز چهل سالگی باید عرض کنم که يك كلمه از آن داستان‌های دل‌نشین را به خاطر ندارم و به جای آن‌ها تأسفی عمیق، نسبت به از دست دادنشان برابم باقی مانده است، زیرا آن پیرزن اصلاً از عشایر خوزستان بود و در دوران کودکی بنده شاید بیش از هفتاد سال داشت، مال قرن گذشته بود و قصه‌هایش را هم حتماً از روزگاری کودکی خود به خاطر داشت. قصه‌هایی که نظیر آن‌ها را از هیچ کس دیگر نشنیده‌ام. این قصه‌ها به علت کم‌کاری بنده تلف شد و به نهان خانه عدم رفت و نظیر این واقعه شاید هزاران بار، برای هزاران تن دیگر اتفاق افتاده است. این را عرض می‌کنم برای این که اگر فرصتی به داستان افتاد حتماً از آن استفاده بکنید و قصه را روی کاغذ بیاورید تا از بین نرود.

در هر حال، فعلاً در باب قصه‌های شفاهی همین قدر می‌توان گفت که لازم‌ترین کار ثبت آنها است. در باب کیفیت و بدو خوب و زشت و زیبایی آن‌ها، و نحوه برگزیدن و تهذیب و حك و اصلاحشان فقط موقعی می‌توان سخن گفت که مجموعه‌یی قابل ملاحظه از آن‌ها در اختیار صاحب‌نظران قرار گیرد.

* * *

اکنون بحثی دیگر را در نهایت اختصار آغاز کنیم: از کتاب‌ها و قصه‌ها و منابع داستانی، چگونه باید برای کودکان استفاده کرد؟ شاید این قسمت مهم‌ترین بخش گفتار ما باشد. هر داستانی يك قالب و صورت دارد و يك محتوی و معنی. گفتگو در باره نحوه استفاده از داستان‌ها را هم باید دو قسمت بکنیم؛ در قسمت اول از لفظ، از صورت، از انشاء و طرز نگارش داستان کودکان سخن بگوئیم و قسمت دوم را به معنی، معانی مناسب برای داستان‌های کودکان، و مضمون‌هایی که ملایم طبع و موافق ذوق و مطابق مصالح آموزشی و تربیتی آن‌ها باشد اختصاص دهیم.

در قسمت لفظ، همان‌طور که به نظر شما هم می‌رسد و فوری از ذهنتان می‌گذرد، باید انشاء و نگارش این داستان‌ها را با زبان کودک، و اطلاعات و معلومات او منطبق کنیم. از قدیم گفته‌اند:

چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

وقتی می‌خواهیم برای کودک قصه بنویسیم، باید زبان کودکی بگشاییم. باید به زبان کودک بنویسیم. پس تکلیف لفظ و انشاء به صورت کلی معین شد. تا این جای قضیه به ذهن هر کسی می‌رسد. اما زبان کودک چه خصوصیت‌هایی دارد؟ آیا همه می‌توانند زبان کودکان را بدانند و بفهمند و - مهم‌تر از همه - در عین این که خود دوران کودکی را پشت سر گذاشته‌اند، به زبان کودکان بنویسند، چنان که گویی داستان از قلم کودکی تراوش کرده است؟ گمان نمی‌رود که این کار چندان آسان باشد و سخن گفتن به زبان کودکان، بی‌تمرین و ممارست و تخصص و کسب معلومات خاص، از هر کس که می‌تواند جمله‌یی چند بپردازد و بنویسد ساخته باشد.

اما اگر بخواهید که بنده در این جا ویژگی‌های زبان کودک را برای شما به دقت تعیین کنم، متأسفم که در این باب تجربه و تخصص و اطلاعی ندارم. اما کسانی هستند که در این راه کار کرده‌اند. کودک را می‌شناسند، با اصول تربیت کودکان آشنایی دارند و به طبع زبانش را هم می‌فهمند. اما آنچه بنده می‌توانم به اختصار تمام عرض کنم این است که امروز، با موازین دقیق علمی، می‌توانند میزان معلومات و اطلاعات کودکان را تعیین کنند. با وسایل تحقیق و آمارها و

جدول‌ها می‌توان تعداد لغت‌هایی را که کودک در هر مرحله از سنین زندگانی خود آموخته است تعیین کرد. می‌توان دانست که بچه هر سال در دبستان چند لغت و چه لغت‌هایی را می‌آموزد و با چه نوع جمله‌هایی آشنا می‌شود. بدین ترتیب می‌توان با وسایل فنی خاص میزان متوسط اطلاعات و معلومات کودکان را دریافت. وقتی این اطلاعات را در اختیار نویسنده صاحب نظر و علاقه‌مند کتاب‌های کودکان قرار دهیم، وی با بصیرتی که دارد، می‌تواند به صورتی پسندیده از آن‌ها استفاده کند و با اصولی که خود او می‌داند، احیاناً مقداری از لغات و اطلاعات تازه را هم در طی داستان بدو بیاموزد. بی‌آن که بچه در موقع خواندن آن فرو ماند و به زحمت افتد یا از خواندن داستان دل سرد شود. بدین ترتیب، با رعایت موازن علمی، موازینی که اطلاع یافتن بر آن‌ها برای کسی که در این راه قدم می‌نهد چندان دشوار و ناممکن هم نیست می‌توان داستان‌های کودکان را طوری تنظیم کرد که هم فال باشد و هم تماشا. کودک هم داستان را خوانده و سرگرم شده باشد و هم با مقداری لغت‌های تازه آشنا شود. البته در مورد معانی هم نظیر این گونه مسائل صادق است اما قرار بر آن است که در باب معانی جداگانه صحبت کنیم.

آیا از میان معانی گوناگون، و صحنه‌های مختلفی که در داستان‌ها و منابع ادبی ترسیم شده است چه معانی و مضامینی را باید برگزید که حداکثر فایده را برای کودک داشته باشد و کاملاً بی‌زیان باشد یا حداقل زیان را داشته باشد؟ در این مورد نیز اطلاع بنده مبتنی بر تجربه شخصی است. یعنی هیچ اطلاعی جز روی شخص خود ندارم. بنده در ده سالگی کتاب امیر ارسلان را به عنوان نخستین قصه مفصل و جالب توجهی که تا آن روز در عمر خود بدان برخورد کرده بودم مطالعه کردم. آن روزها کسی توجهی بدان نداشت که کتاب مناسب در اختیار کودک بگذارد و این احتیاج باطنی و روانی او را رفع کند. اگر هم دقت و مراقبتی بود، تنها در جهت منفی اعمال می‌شد. یعنی اگر بوی می‌بردند که من مشغول خواندن امیر ارسلان شده‌ام، کتاب را ضبط می‌کردند و مرا تنبیه می‌کردند. بنابراین به طبع بنده بایست پنهان از پدر و مادر این کتاب را می‌خواندم. پس کسی نبود که برای من در مطالعه این کتاب حد و مرزی تعیین کند که چه چیز را بخوانم و کجا را نخوانم. اما طبیعت و تمایلات و احساسات

من، خود این تفكیک و انتخاب را صورت می داد. وقتی در ضمن مطالعه به صحنه های عاشقی وراز و نیاز امیر ارسلان و فرخ لقا می رسیدم، از آن لذتی نمی بردم، خسته می شدم از این که دختر و پسری این قدر قربان و صدقه یکدیگر بروند و برای هم شعر عاشقانه بخوانند، از هجران شکوه و شکایت کنند و وصال را به دعا از خداوند بطلبند. از گریه و زاری فرخ لقا و شراب خوردن و مست کردن و موی پریشان کردن و ابیات عاشقانه خواندن امیر ارسلان ملول می شدم. از این که این دو عاشق و معشوق ساعت ها با یکدیگر حرف می زدند و یکدیگر را می بوسیدند و عشق بازی می کردند بیزار و کسل می شدم و هیچ چیز تازه و جالب توجهی در آن نمی یافتم. این مسائل برای من جالب نبود و از عاشقی این دو تن برای من فقط همین يك نکته قابل ملاحظه بود که می توانستم فکر کنم عشق فرخ لقا امیر ارسلان را به راه های دور و دراز کشانیده و قهرمان داستانش ساخته است، تا این حد عاشقی آن ها برآیم قابل تحمل بود. و بقیه را پرحرفی و موجب ملال می دیدم و نگاهی بدان می افکندم و به سرعت کتاب را ورق می زدم تا از صحنه های معاشقه بگذرم و به ماجراهایی نظیر جادوگری قمر وزیر حرام زاده که به صورت ازدهایی در می آمد و آتش باریدن آغاز می کرد برسم. در آن گونه جاها، در صحنه جنگ امیر ارسلان با فولادزره دیو و شکستن طلسم قلعه سنگ باران و مانند آن ها بود که کلمات را با ولع تمام می خواندم و از آن لذت فراوان می بردم و با آن که گاهی از فرط وحشت خون در عروقم منجمد می شد، چنان بود که گویی می خواستم جمله های آن را بلع کنم.

از این قبیل مطالب عاطفی و احساساتی هم ممکن است صحنه هایی ساخت که برای نوجوانان و کودکانی که روی در مرز جوانی نهاده اند بسیار جالب توجه باشد: داستان دل بستگی ها، صمیمیت، دوستی و فداکاری، عشق ها و محبت های لطیف و بی آرایش با احساسات رقیق و عواطف سرشار، ممکن است نوجوانان را به خود جلب کند ولی برای کودکان باید از کتاب حذف شود، یا دست کم از آن ها به اختصار تمام سخن در میان آید (چون گاهی نمی توان این مطالب را به کلی حذف کرد. زیرا بنای داستان بر يك عشق نهاده شده است. مثلاً در داستان رستم و سهراب عشق تهمنه به رستم و در داستان بیژن و منیژه دل بستگی منیژه و بیژن را نمی توان به کلی فراموش کرد. اما کافی است که برای

كودك خردسال از این ماجرا به اختصار تمام و در طی چند عبارت سخن بگوییم و تفصیل و طول کلام را برای صحنه‌هایی بگذاریم که برای او شیرین و جذاب باشد).

يك مسأله مهم دیگر، موضوع بدآموزی است. با آن که در داستان‌های ایرانی قهرمانان کم‌تر انحراف فکری و اخلاقی دارند، بلکه هیچ‌گاه چنین نقاط ضعفی در آن‌ها دیده نمی‌شود، باز ممکن است بعضی مطالب، بعضی صحنه‌ها را فکر کنیم که در کودکان اثر سوء دارد و موجب بدآموزی می‌شود. با این گونه مطالب چه باید کرد؟ «بدآموزی» لفظی است بسیار کش‌دار که می‌توان آن را به صورت‌های گوناگون تفسیر و تعبیر کرد. ممکن است در این مورد بسیار سخت‌گیر و دقیق باشیم. در مثل داستان دیو سفید یا هفت خان رستم را برای كودك مناسب ندانیم چون در آن‌ها از دیو و جادو سخن در میان می‌آید و دیو و جادو وجود خارجی ندارند. بنابراین ممکن است از آن چنین نتیجه بگیریم که كودك بر اثر خواندن این گونه داستان‌ها خرافی بار می‌آید.

گاه ممکن است در این باب وسعت مشرب فراوان داشته باشیم و چیزهای خیلی بزرگ‌تر را هم به دیده اغماض و مسامحه بنگریم. در این باب هنوز بحث و گفتگو بین کارشناسان تعلیم و تربیت پایان نیافته است و همه در این مسائل با هم به توافق نرسیده‌اند. شخص بنده با آن که بسیار از این گونه مطالب خرافی عجیب و غریب خوانده‌ام و چشم و گوش بسته هم در این راه قدم نهادم، یعنی مرشد و مربی و راهنمایی هم نداشتم، با این حال خرافی و خیال‌پرداز و مالیخولیایی نشدم و عقیده دارم که كودك در هر حال دارای فکر و عقلی است که روز به روز در حال رشد است و همین نیرو برای وی بهترین داور و راهنماست. با این حال ممکن است گاهی بعضی صحنه‌ها در ذهن بعضی کودکان که دارای ساختمان فکری خاص باشند اثر خوب نداشته باشد. در این مسائل باید کسانی که بیش از بنده تجربه و اطلاع دارند تصمیم بگیرند و به نظر بنده، پرهیز کردن از هر امر تخیلی به عنوان بدآموزی مانع رشد قوه تخیل كودك می‌شود. و این مربی است که باید برای يك يك کودکان کتاب‌هایی مناسب برگزیند و در اختیارشان بگذارد. وگرنه زیاد سخت‌گیری در این مطالب، داستان را بی‌روح و خشك و بی‌رونتی می‌کند، و آن تحریک و هیجانی که لازمه داستان

است از آن می گیرد.

اما يك نکته هست که از ذکر آن نمی توان گذشت: بعضی مطالب هست که باره و رسم و روش زندگی امروز منافات دارد؛ داستان های مربوط به اعراض از دنیا، توکل و تسلیم و رضای خارج از اندازه و بی حد و حصر را لازم نیست در دوران کودکی در ذهن کودک رسوخ دهیم. این مطالب را بهتر است برای دورانی بگذاریم که ملکات عقلی کودک رشد بیشتری کرده باشد و بتواند صلاح خود را بهتر تمیز بدهد.

مثالی بزنم: بنده عرض کردم که باید داستان های دینی و سرگذشت پیغمبران را به کودکان عرضه کرد. یکی از پیغمبران ایوب است که در میان پیغمبران مظهر صبر و شکیبایی و توکل و تسلیم است. در احوال وی نوشته اند که خداوند نعمت های فراوان بدو بخشیده بود. مردی توانگر بود و مال و مکتب زن زیبا و خوش خوی و فرزندان پاکیزه داشت. آن گاه اراده خداوند چنین تعلق گرفت که ایوب را در بوته آزمایش بیاورد و در نتیجه نعمت های خود را يك از وی بگیرد: رمه اش را سیل برد، خانه اش خراب شد، ثروتش برباد رفت، کودکانش یکی یکی مردند. ایوب ماند با زنش، و هر دو در عین فقر و درماندگی و بدبختی، آنگاه خداوند تندرستی را نیز از ایوب باز گرفت. ایوب بیمار شد، بیماری بدی که دیدن آن برای مردم غیر قابل تحمل بود، بدنش زخم شد و بوی بد گرفت و کرم گذاشت و او را از شهر بیرون کردند و تنها زنش بود که شفقت و محبت از او باز نگرفت و با مزدوری و خدمتکاری قوت لایموتی برای ایوب تهیه می کرد و حتی روزی بر اثر شدت فقر و بیکاری، ناگزیر گیسوی خود را برید و فروخت تا برای ایوب نانی تهیه کند (در آن روزگار گیسوی زنان بدکار را می بریدند و این کار یعنی بریدن گیسو ننگی بزرگ بود. در فارسی هم ترکیب «گیسو بریده» نوعی دشنام است و مرادف با بدکاری و خارج شدن از جاده عفت است. این ترکیب در داستان های عوامانه فراوان آمده است.) ایوب در تمام این بلاها همچنان صبر می کرد و خدا را شکر می گفت و سرانجام هم در نتیجه همین صبر و شکر خداوند به چشم عنایت دروی نگرست و تمام نعمت هایی را که از او گرفته بود بدو باز داد.

تا این جای قصه - با آن که در آن صحبت از توکل و تسلیم است - جای

هیچ حرفی نیست و شرح آن هیچ اشکالی ندارد. اما در روایت ایوب آمده است (و گویا این مطلب را یهودیان متعصب ساخته اند و ممکن است از اخبار اسرائیلی باشد و از قصه های یهودیان به آثار اسلامی انتقال یافته باشد) که وقتی تن ایوب کرم گذاشته بود، این کرم ها زیاد شدند و روی پوست مجروح بدن وی می لولیدند و از آن تغذیه می کردند و ایوب صبر می کرد و شکر می گفت و تا آن حد به سرنوشت خود تسلیم شده بود که وقتی کرم ها زیاد شدند، اگر یکی از آن ها بر اثر مزاحمت دیگران از روی زخم بدن وی بر زمین می افتاد ایوب آن کرم را از زمین بر می داشت و به جای خود می گذاشت و می گفت: حیوان! خداوند روزی تو را به زخم بدن من حواله کرده است، چرا جای خود را ترک می کنی؟! من به هیچ وجه خدای نخواستۀ قصه اسائۀ ادب به مقدسات دینی و معتقدات مذهبی ندارم. اما اگر این روایت قابل دفاع باشد و سند معتبری هم داشته باشد (که گمان نمی کنم چنین باشد) آیا لازم است که در ضمن شرح دادن صبر ایوب این مطلب را هم برای کودک بگوییم؟ البته لزومی ندارد چنین کاری بکنیم. بچه خودش بزرگ می شود و اگر علاقه مند به این گونه مطالب بود خودش می رود و می خواند و در باب آن داوری می کند. اگر این روش را پسندید پیش می گیرد و اگر نپسندید يك ذره كم تر از ایوب صبر می کند و برای کرم دایه مهربان تر از مادر نمی شود.

نکته دیگری که باید در این مقام مطرح شود این است که آیا باید داستان نتیجه اخلاقی داشته باشد یا نه؟ به عبارت دیگر، از داستان کودکان باید مستقیم یا غیر مستقیم نتیجه اخلاقی گرفته شود یا خیر؟ اعم از این که نویسنده خود از آن نتیجه گیری کند یا طوری مقدمات را ترتیب بدهد که کودک خود بدان نتیجه برسد.

چندی است در یکی از مجله های معروف ماهانه (مجله سخن) مطلبی مطرح شده است و از خوانندگان و نویسندگان مجله خواسته شده است که بدان پاسخ دهند. آن مطلب این است که آیا پند دادن و اندرز گفتن مفید است یا لازم نیست؟ عده بی از دانشوران و استادان و صاحب نظران با اندرز گفتن موافقت و گروهی مخالفت کرده اند و حقیقت این است که جای موافقت و مخالفت هم دارد. پند چیز بد و مضری نیست. اما معلوم هم نیست که پند و اندرز مستقیم در

کسی - یا لااقل در اکثر مردم - مؤثر واقع شود. سعدی در آن حکایت جامع بعلبک می گوید که کلمه یی چند به طریق وعظ می گفتم با جماعتی افسرده و دل مرده و راه از عالم صورت به معنی نبرده، و آن گاه شکایت می کند از این که نفس گرم وی در آهن سرد ایشان اثر نکرده است. لیکن در پایان حکایت می گوید که شوریده یی (یعنی کسی که آمادگی و زمینه ذهنی مساعد برای شنیدن پند داشت) از کنار مجلس گذر کرد و گفته شیخ اجل در وی مؤثر افتاد و موجب شد که خامان مجلس نیز به جوش آیند. با آن که سعدی می گوید:

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میسخ آهنین در سنگ

اما همیشه لازم نیست آدم سیاه دل باشد تا وعظ در او کارگر نیفتد. تجربه نشان داده است که فقط در حالت های خاصی که شخص آمادگی ذهنی داشته باشد، ممکن است سخنی در او به شدت تأثیر کند و او را دگرگون سازد. بنابراین پند و اندرز را بی جهت ضایع کردن و آن را وقت و بی وقت عنوان کردن معنی ندارد.

از این بحث هم بگذریم. فرض کنیم پند فایده هم داشته باشد، اما آنچه ما می خواهیم بنویسیم داستان است نه پند و نصیحت. و قصد اصلی ما این است که کودک با مطالعه آن سرگرم بشود، و بر اطلاعاتش افزوده گردد. بنابراین اگر داستان ما موجب سرگرمی کودک شد کافی است و خوب است و نتیجه حتمی که باید حتماً از داستان انتظار داشته باشیم این است که جنبه منفی نداشته باشد، یعنی چیز بد به او نیاموزد وگرنه اگر هم يك نتیجه اخلاقی و اجتماعی از آن برای او گرفته نشد اشکالی ندارد.

اما اگر هم خیلی مقید به آموزش اخلاقی کودک از طریق داستان باشیم و حتماً بخواهیم «حکایت با نتیجه» بنویسیم، باز بهتر است که این نتیجه را به طور غیر مستقیم به او القا کنیم، و طوری مقدمات داستان را فراهم آوریم که کودک خود به نتیجه مورد نظر ما برسد. برای این که، خودمانیم، اگر پند و نصیحت در بچه اثر نکند، واقعاً او گناهی ندارد، بلکه گناه از خود ماست. زیرا واقعیت های زندگانی او، آن زندگانی که ما بزرگ ترها برای او فراهم کرده ایم روزی صدمبار خلاف آن نصیحت را تأیید می کند. کودکی که وقتی در می زند پدرش صریح به

او می گوید برو بگو پدرم در منزل نیست، چگونه ممکن است خواندن جمله هایی از قبیل دروغ گو دشمن خداست، راستی کن که راستان رستند یا راستی موجب رضای خداست در او تأثیر کند؟ کسی که نیم ساعت پیش پدرش او را به دروغ گفتن واداشته است حرف قبلی او را باور کند یا نصیحت اخلاقی و اجتماعیش را؟

به همین دلیل است که عرض کردم نتیجه گیری باید غیر مستقیم باشد. اگر پدری خود در خانه دروغ نگوید، و بچه با دروغ گویی در زندگی روزانه اش آشنا نشود، به هیچ پند و نصیحتی احتیاج ندارد. بالاترین پند برای او همان رفتار پدر و مادرش است. از داستان هم مانند زندگی کودک، مانند رفتار پدر و مادرش، باید نتیجه به طور غیر مستقیم عاید کودک شود تا اگر زندگانی عینی وی با این نتیجه منافاتی نداشت در او تأثیر کند. اما اصرار در گرفتن نتیجه اخلاقی از هر قصه، درست مثل سوداگری و معامله کردن است و با موازین تربیتی منطبق نیست، یعنی اگر کسل کننده و ملال خیز و مخالف فایده بی که از داستان انتظار داریم نباشد، باری بیهوده و بی نتیجه و عبث است.

آخرین نکته بی که باید عرض کنم احتراز از طول کلام در داستان کودکان است. حوصله کودک داستان های بسیار دراز را بر نمی تابد. باید در هنگام نوشتن داستان کودکان متوجه طاقت و تاب و توان او باشیم. بنده بیش از يك ساعت است که مصدع شما شده ام. اما اگر شنوندگان عرایض بنده کودکان هفت تا ده ساله بودند، بیش از ربع ساعت نمی توانستند با دقت گوش بدهند و صحبت را تحمل کنند. بعد از آن خسته می شدند؛ در قصه خواندن هم همین قاعده صدق می کند. حجم داستان باید با بنیه معنوی و درك کودک متناسب باشد. اما میزان تفصیل و اختصار داستان هم باید در کتاب های روان شناسی و تربیتی کودکان مشخص شود. بنده فقط می توانم به طور کلی این نکته را عرض بکنم. اما کم و کیف آن را کسانی که می خواهند در داستان نویسی برای کودکان کار کنند، باید خود با مطالعه کتاب های تخصصی این کار به دست آورند. دیگر عرضی ندارم. از طول کلام معذرت می خواهم و از این که اظهار عنایت فرمودید و به پریشان گویی بنده توجه کردید از همه شما سپاس گزاری می کنم.